

یغما

سال بیستم

شماره دوازدهم

اسفند ۱۳۴۶

ذیقعه - ذیحجه ۱۳۸۷

شماره مسلسل ۲۳۴

فهرست مندرجات

صفحه :

۶۱۷	جنون نوروز	:	قاآنی شیرازی
۶۱۹	دنیور بیهقی	:	عبدالهی حبیبی
۶۲۵	صاحب نظر	:	دکتر علی اصغر حریری
۶۲۵	افسانه تلخ	:	مشفق کاشانی
۶۲۶	غزل	:	ناصر بخاری
۶۲۸	دوازده سال در قاهره	:	با نوقمر نشأت
۶۳۳	درنگ	:	فریدون توللی
۶۳۴	رجال دوره قاجاریه	:	حسین سعادت نوری
۶۴۲	درسی در دوستی	:	احمدراد
۶۴۶	نسخه تفسیر طببری	:	کرامت رعنا حسینی
۶۵۰	کیشی و جیشی	:	علی اصغر کشاورز
۶۵۱	بادی ازدوران تحصیلی	:	حبیب یغمائی
۶۵۴	کتاب	:	ابوالقاسم حالت
۶۵۵	وفیات معاصران	:	
۶۵۸	کتابهای تازه	:	جمالزاده - یغمائی
۶۶۶	فهرست مندرجات	:	

نشریه ای که هم اکنون در حال مطالعه آن هستید، در راستای مبارزه با سانسور، گسترش کتابخانه های مجازی، تشویق به مطالعه، و بازیابی مطبوعات قدیمی توسط سایت های باشگاه ادبیات و کتاب فارسی تهیه شده است.



باشگاه ادبیات

<http://www.facebook.com/groups/BashgaheKetab/>

<http://bashgaheketab.blogspot.com/>



سال و

روز و

ردگی و

محصولات

ارژ

یغما

شماره مسلسل ۲۳۴

سال بیستم

اسفند ماه ۱۳۴۶

شماره دوازدهم

قاآنی شیرازی

جنون نوروز

می خواره ز زهد و توبه بیزار است	تا لاله بیباغ و گل به گلزار است
وامسال صفای گل به از پار است	امروز نشاط مل به از دی بود
نیسان و نشاط من بیک بار است ...	نوروز و جنون من بیک فصل است
کش سبزه بهشت و جوی انهار است	برخیز و یکی ببوستان بخرام
پیرامن روز از شب تار است	برگرد سمن بنفشکان بینی
دو پای بر او بشکل پرکار است	گل دایره ای ز لعل و ، بلبل را
بی صنعت خلق بربط و تار است	آن بلبلکان نگر کشان در حلق
حاجت نه بزیر و بّم اوتار است	وان بربط و تار ایزدی شان را
چون موزونان نشید اشعار است	وان قمریکان که شغلشان بر سرو
کوئی بدل گلاب عطار است	وان سنبلکان که بویشان در مغز
کش زرد فواره ای ز دینار است	وان نرکسان چوحوضی از بلور
گوبیده ز نقره هفت مسمار است	یا کرد یکی طبقچه زرین

وان شاخه ارغوان که تر کیش
یا پاره‌ای از عقیق‌کان خرد
و آن نیلوفر که چون رسن بازان
بر بام رود به‌ریسمان گوئی
و آن خیری‌زرد بین که از خردیش
نرگس از ساق خود عصا گیرد
وان غنچه به طفل هاشمی ماند
از بیم همی بزیر لب خندد
بی‌رنک ز صنع خامه قدرت
نه سرخی لالکان ز شنکرف است
چون مژه عاشقان خون بار است
کز ساعد شاهدهی پدیدار است
بی‌لنکر بر رستمش رفتار است
دزد است و کمندگیر و طرار است
رنج یرقان عیان ز رخسار است
مسکین چه کند هنوز بیمار است
کلور ز حریر سبز دستار است
کش خار رقیب سان پرستار است ...
بس صورت گونه‌گون نمودار است
نه سبزی سبزگان ز زنگار است



ای ترک به فصلی این چنین ما را
می‌ازچه نمی‌خوری مگر ننگ است؟
در خوردن باده این چه تعطیل است؟
ها باده بخور؛ بهار درپیش است!
پرسی همه دم که بوسه می‌خواهی؟
گوئی همه دم که باده می‌نوشی؟
می‌ده که شب است و جمله در خوابند
شهرزاده علی‌قلی که از فرهنگ
دانی که شراب و بوسه در کار است
بوس از چه نمی‌دهی مگر عار است؟ ..
در دادن بوسه این چه انکار است؟
هی بوسه بده خدای غفار است!
می‌خواهم؛ آخر این چه اصرار است؟
می‌نوشم؛ آخر این چه تکرار است؟
جز بخت خدایگان که بیدار است
قاموس علوم و کنز اسرار است.

آزادی مجسمه

انتشار قسمتی دیگر از سلسله مقالات دکتر ندوشن بجهاتی موکول شد
به شماره بعد .

پوهاند عبدالحی حبیبی - کابل دینور بیهقی*

این جای را بیهقی دوبار در تاریخ مسعودی خود مذکور داشته (ص ۳۳۱ و ۶۹۰ طبع دکتور غنی و فیاض) که در تمام نسخه‌های خطی و چهار طبع تاریخ بیهقی (کلکته - ادیب پشوری - سعید نفیسی - غنی و فیاض) دینور بوده، و این حتماً تصحیفی است که کاتبان نسخ خطی مرتکب شده‌اند.

ذکر این جای در موردیست که سلطان غزنه مودود، در سنه ۴۳۲ هـ بعد از حبس سلطان مسعود در ماریکله و قتلش در کهری^۱ با انتقام خون پدر از غزنه بیرون می‌آید و از راه کابل به سوی شرق حرکت کرده و بقول بیهقی در دینور - که بغلط دینور نوشته شده - کینه امیر شهید را باز می‌خواهد، و بغزنین برمیگردد. (ص ۳۳۱) چون در نسخ خطی و چاپی کلکته این کلمه به دینور تصحیف شده، مرحوم ادیب پشوری که مردی محقق و بصیر بود، ملتفت این نکته گردید و در حاشیه چاپ قدیم تهران دینور را قطعاً غلط پنداشت و نوشت «که دینور در حدود کرمانشاهان بوده، و با این داستان مناسبتی ندارد و احتمال می‌رود که در اصل پَرشور (پیشاور) بوده است نزدیک پنجاب، چه قتل مسعود در آن حدود واقع است». (تم کلامه).

مرحوم سعید نفیسی (ص ۳۹۸ ج ۱) در متن همین دینور را گرفت ولی در حاشیه همین صفحه بعد از نقل نظر مرحوم ادیب پشوری گفت: «این شرحی که ناشر طبع تهران نوشته دلیل نیست که نام این محل پرشور و دینور نباشد زیرا که اولاً از این شرح معلوم نمیشود که مودود هم به پرشور رفته باشد، و پس از آنکه محمد از پرشور بیرون آمده، جنگ در میان ایشان در گرفته

*تحقیقی است بسیار جالب و دقیق و بی‌سابقه که مورد توجه علمای دنیا خواهد بود.

دینور به ضم دال است. (مجله یغما)

۱- این هر دو جای اکنون هم بهمین نامها در ماوراء اتک موجود و مشهوراند.

است . و ثانیاً از متن بر نمی آید که این همان محلی باشد که محمد در آنجا بوده است . و چون در همه نسخه‌ها دینور نوشته‌اند ، احتمال می‌رود دینور بجز شهر معروف نزدیک کرمانشاهان ، نام محلی دیگری هم در حوالی غزنین بوده باشد که در کتابها ضبط نکرده‌اند . « (تم کلامه)

اکنون ما این مشکل جغرافی را بعد از خواندن حدس مرحومین چنین حل می‌کنیم :

۱ - طوریکه هردو دانشمند مذکور نوشته‌اند ، دینور در اینجا نبود و بنابراین نام دیگریست .

۲ - طوریکه مرحوم سعید نفیسی گفته پرشور هم صحت ندارد . پس این نام اصلاً چه بود ؟

جنگی که بین امیر مودود و عمش محمد مکحول واقع گشته ، در پشاور نبود ، بلکه این پیکار در ولایت **ننگرهار** که مرکز آن اکنون جلال آباد است روی داده بود . و منهاج سراج جوزجانی بدین مقصد چنین تصریح می‌کند :

« حق تعالی مودود را نصرت بخشید در حدود ننگرهار محمد گرفتار شد . »^۱ و این تصریح منهاج سراج حتماً صحنه جنگ را از پشاور بدین طرف دره خیبر یعنی **وادی ننگرهار** می‌کشد ، که اکنون هم بدین نام مشهور است .

این قول منهاج سراج را دو روایت دیگر نیز تقویه می‌کند : بدین معنی که محمد بن منصور مبارکشاه معروف به فخر مدبر مورخ و نویسنده اواخر عصر غوریان که در حدود ۶۰۰ هـ در هند می‌زیست و کتاب آداب الحرب والشجاعه خود را بعد از ۶۰۷ هـ بنام سلطان التتمش در هند نوشت . او می‌نویسد : « هنگامیکه سبکتکین کابلشاه جیپال را بزد ، در صحرا **کندی** رباطی کرد که آنرا **امیر کندی** خوانند ... و هم در آن ناحیت سلطان مودود کشندگان پدر خود سلطان مسعود را هزیمت کرد و در آن موضع رباطی کرد و آنرا **فتح آباد** نام کرد . »^۲

۱ - طبقات ناصری ۱ ر ۲۳۴ طبع حبیبی در کابل ۱۳۴۲ ش .

۲ - اقتباسات از آداب الحرب والشجاعه ص ۴۴ طبع مس اقبال شفیع در لاهور .

عین همین مقصد را ابوالحسن علی حسینی مورخ سلاجقه نیز نوشته که سلطان مودود روز ۳ شعبان ۴۳۲ هـ محمد و اولاد او را بشکست و بکشت و « بنی السلطان مودود قریه و رباطاً و سّماها فتح آباد ثم انتقل الى غزنة »^۱.

این رباط **کندی** که فخرمد بر آنرا بنای سبکتکین خواند ، و فتح آباد را هم در آن نواحی نشان میدهد ، تاکنون درلمغان موجود است . و فتح آباد هم بهمین نام بر راه قدیم کابل و ننگرهار درهمین ولایت افتاده ، و ما محل وقوع جایگاه درنسخ بیهقی دینورنوشته شده ، ازین دوسند دیگر تعیین کرده میتوانیم که حتماً در نواحی همین **کندی** و **فتح آباد** ولایت ننگرهار بوده است ، و ابونصر محمد بن عبدالجبار العتبی نیز فتح سبکتکین را بر جیپال در همین سرزمین **لمغان** می نویسد^۲

اما دینور تصحیف شده اصلاً **دنیور** - دنیور بودبه دال و نون . زیرا ابوریحان البیرونی که خودش این نواحی را دیده جایی را به نام **دنیور** (درنسخ خطی به ضمه دال و باء) بین کابل و برشاور ذکر میکند ، که ازپشاور پانزده فرسنگ و تا کابل دوازده فرسنگ (هر فرسنگ ۴ میل) فاصله داشت^۳ که جزهمین حدود جلال-آباد کنونی جای دیگری تشخیص شده نمیتواند . و مطابق اشارات منهاج سراج و فخرمد بر و علی حسینی **فتح آباد** و **رباط کندی** در نزدیکی های آنست .

همچنین البیرونی در جداول طول و عرض بلدان و اقلیم رابع همین **رباط کندی** معروف بر رباط امیر و لنبکا (لمغان) و **دنیور** را متصل همدیگر آورده است^۴ . که مانند مؤلفان سابق ، وقوع **دنیور** را درهمین نواحی ننگرهار اشارت مینماید . در حدود العالم من المشرق الى المغرب از مؤلفی ناشناس در (۳۷۲ هـ) نیز سه بارن کرهمین **دنیور** آمده ، که مؤید نظر ما در تعیین موقع آنست بدین موجب :

۱- در شرح دریاها گوید : و دیگر رودیست که از حدود **لمغان** و **دنیور** از کوه

۱- اخبارالدولة السلجوقية ص ۱۴ طبع پروفیسر محمد اقبال لاهور ۱۹۳۳ م

۲- تاریخ یمنی ۲۱ طبع لاهور ۱۳۰۰ ق ۳- کتاب الهند ۱۶۵ طبع حیدرآباد

هند ۱۹۵۸ م ۴- قانون المسعودی ۵۷۴۲ طبع حیدرآباد دکن ۱۹۵۵ م

بکشايد و برحد نينهار- (ننگهار- ننگرهار) بگذرد از سوی جنوب، آنرا رود
لمغان خوانند.^۱

۲- در شرح کوهها گوید: يك سلسله کوه از حدود کشمير، ويهند، دنيپور
ولمغان بر جنوب بلوروشکنان ووخان و بدخشان همی گذرد.^۲

۳- در ضمن شرح شهرهای لمغان - ويهند گوید: دنيپور (دينور طبع شده)
شهریست برابر وی (لمغان) بر کرانه رود نهاده... و اندر وی بتخانه است.^۳ از
هر سه ذکر فوق هم پديد می آيد که مراد از دنيپور متصل لمغان بر کرانه رود،
همین حدود جلال آباد کنونی است.^۴ و بحسب نویسنده این سطور آنچه در
شاهنامه فردوسی جایی به املای دنبر- دنور ضبط شده نیز همین مقام بوده است.
بدین تفصیل:

۱- در احوال منوچهر گوید:

چنان بد که روزی چنان کرد رای	که در پادشاهی بجنبید ز جای
برون رفت با ویژه گردان خویش	که با اویکی بودشان رای و کیش
سوی کشور هندوان کرد رای	سوی کابل و دنبر و مرغ و مای...
ز زابل بکابل رسید آن زمان	گرازان و خندان و دل شادمان ^۵

در اینجا رفتن سوی کشور هندوان و از زابل بکابل شدن و به دنبر گذشتن،
همان موقع دنيپور را تثبيت میکند.

۲- در داستان خاقان چین گوید:

همی گشت شنكل میان دو صف	یکی تیغ هندی گرفته بکف
یکی چتر هندی بسر بر بیای	بسی مردم از دنبر و مرغ و مای ^۶

۳- در شرح جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب هنگامیکه کیخسرو، در
بروی بزرگان کشور بست، و به ایشان بارنداد پدر کیو به پسر خود گفت:

۱- حدود العالم ۴۱ طبع تهران ۱۳۴۰ ش ۲- حدود ۲۸ ۳- حدود ۷۲

۴- در زین الاخبار گردیزی هم نام اینجا را سهواً (دينور) طبع کرده اند که در دو نسخه خطی

آن چنین بود. ۵- شاهنامه ۱۵۵۱ طبع برتلس درمسکو ۱۹۶۳ م

۶- شاهنامه ۲۳۸۴

بیايد شدن سوي زابلستان سواری فرستی به کابلستان
 بزابل برستم بگویی که شاه زبزدان پیچید و کم کرد راه
 در بار بر نامداران بیست همانا که با دیو دارد نشست ...
 کنون هر که اوهست پاکیزه رای ز قنوج وز دنور و مرغ و مای
 ستاره شناسان کابلستان همه پاکرایان زابلستان
 بیارید زین در یکی افجمن بایران خرامید با خویشتن^۱
 بعد ازین ستاره شناسان و سران ، و در آن جمله از دنور هم کسانی بازیج
 هندی فراهم می آیند ، تا علّت خشم کیخسرو را کشف نمایند :

ستاره شناسان و کنداوران ز هر کشوری آنکه بد مهتران
 ز قنوج وز دنور و مرغ و مای برفتند بازیج هندی ز جای^۲
 هم در این داستان هنگامیکه سران کشور بحضور کیخسرو اجازت بار
 می یابند ، باز زابلی و کابلی و دنبیری با هم یکجای اند :

ز داندگان هر که بد زابلی ز قنوج وز دنبیر و کابلی
 یکایک پیرسید و بنواختشان برسم مهی پایکه ساختشان^۳
 اگرچه این داستانها را نمیتوان تماماً مقام حجیت تاریخی داد ، ولی اینقدر
 از آن پدید می آید ، که در روایات کهن داستانی هم همین دنبیر - دنور - دنپور
 به سلسله کابل و زابل و کشور هندوان شهرتی داشت که هویت مثبت جغرافی مابعد
 آنرا تقویت می بخشد ، و مای بینیم که این نام برای همین شهر تا عصر ظهیرالدین
 بابر هم بشکل ادینه پور باقی بود ، که بابر آنرا در همین سرزمین ننگرهار مانجن
 فیه در ترک خود نام برده است

در تحلیل نام دنپور یا ادینه پور متأخر بابر باید گفت که این نام ریشه
 های قدیم دارد ، و جنرال کننگهم دانشمند انگلیسی ، مطالب سودمندی را در
 آن باره فراهم آورده که مختصر آن چنین است :

زایرچینی هیون تسنگ دوبار این سرزمین را دیده است ، دفعه اول ۱۵ -

اگست ۶۳۰ م به نگره هاره رسید ، و دو ماه بزیارت اما کن مقدس بودائی پرداخت و بار دوم حین بازگشت از هند در ماههای جنوری فبروری ۶۴۴ م درینجا بود ، که آنرا به چینی Na-ki-Lo-ho گوید (اکنون ننگهار = ننگرهار) و در جغرافیای بطلمیوس نگره Nagara بود ، و قراریکه جولین تحقیق کرده همین نام در سالنامه خاندان سانگک چینی Nang-go-Lo-ho-Lo ذکر شده است ، در حالیکه نام سنسکریت این سرزمین نگره هاره Nagarahara در يك کتیبه خرابه زار کهو سراوا ، در بهار هند یافته شده بود^۱

مرکز قدیم این سرزمین (دنیپور) باید در همان جایی باشد ، که اکنون بگرام گویند ، و در دومیلی غرب جلال آباد واقع است .

سالا قبل ازین پروفیسر لاسین Lassen تعیین کرد ، که نگره بطلمیوس همین ننگرهار کنونی است ، که آنرا در یونانی دیونیسوپولس هم نوشته است ، و بین کابوره و اندوس (کابل - دریای سند) واقع بود ، چون در زبان سنسکریت ادیاناه Udyana بمعنی باغ و بستان است ، بنابراین ادیاناه پور که بقول سنت مارتین نام قدیم نگره هاره بود^۲ باید معنی بستان زار یا باغستان داشته باشد .

جنرال کننگم گوید : میسن در سفرنامه خود (۱۶۴۲) روایت میکند که مردم ننگرهار در آنوقت (صدسال قبل) میگفتند که نام اینجا در زمان قدیم اجنه Ajuna بود و این همان ادیاناه (= ادینه پور بابر) است ، قیاس برنام دیامونس Diamuns مذکور در جغرافیای بطلمیوس که در سنسکریت دریای جناست ، و ادیاناه باجنه تبدیل شده باشد ، زیرا در زبان پالی هم همان ادیاناه سنسکریت Ujjāan بود.^(۲)

اکنون ازین جستجوهای تاریخی نتایج ذیل را می گیریم :

۱ - دینور نسخ خطی و مطبوع بیهقی اصلا دنیپور است .

۲ - دنیپور بیهقی و البیرونی و حدود العالم و کردیزی در جایی که اکنون

شهر جلال آباد واقع است در نزدیکی های لمغان و فتح آباد ، بر کرانه جنوبی دریای

۱ - مجله جمعیت آسیایی بنگال ص ۴۹۰ طبع کلکته ۱۸۴۸ م ۲ - جغرافیای

قدیم هند ص ۴۶ - اکیلیسی طبع هند .

کابل افتاده بود ، که آثار بتکده های بودائی آن اکنون در هده کشف شده ، و بقایای
بسا ستوپه های دیگر بودایی در اطراف جلال آباد کنونی نمایان است .

۳ - هیون تسنگک چینی در اوایل قرن نخستین اسلامی ، معبد جمجمه بودا
را در هده دیده بود ، و هده دال ثقیل تا کنون در پشتو بمعنی استخوان است ، پس
هده جای حفاظت جمجمه بودا بود ، که هیون تسنگک آنرا به تفصیل شرح داده
است ، و اینک باستان شناسان جوان افغانی ، بقایای یک معبد بزرگ بودایی را با
نقاشی ها و مجسمه های بسیار جالب و زیبا و ابنیه بزرگ بزرگ تپه همین هده کشف
کرده اند ، که حفاری و کاوش آن ادامه دارد و آنچه هیون تسنگک و مؤلف حدود العالم
گفته : « و اندروی بتخانه است » - صدق میکند .

۴ - دنبر - دنور فردوسی هم باغلب احتمال همین دنپور است .

۵ - ریشه قدیم این نام درسنسکریت ادیان پور (باغستان) بود ، که پسانتر
دنبر - دنور - دنپور - ادینه پور - اجنه پور شده باشد .

۶ - دنپور در ولایت تاریخی ننکرها واقع بوده ، که نام دوم تا کنون زنده است .

صاحب نظر

چندان که اسیر مهر خود ساخت مرا	صاحب نظری به لطف بنواخت مرا
چون قطره اشک از نظر انداخت مرا	چون دید که نور چشم خود ساختمش

دکتر حریری - پاریس

افسانه تلخ

افسانه تلخ و قصه نیرنگش	بگذشت و گذشت عشق و نام و ننگش
حالی من و این شب دراز آهنگش	در دامن تیرگی فروشد خورشید

مشفق کاشانی

غزل

ایا سرو گل عذار ، دلارام غمگسار
میاموز زینهار ، تطاول ز روزگار
مدارم چو خاک خوار ، مجوی از برم کنار
که بی‌رویت ای نگار ، دلم را قرار نیست

برانداز کار و بار ، حذر کن ز روزگار
کناری کن اختیار ، قدح جوی و روی‌یار
بکش جام خوشگوار ، کزین بهتر ایچ کار
که بر گفتم ای نگار ، در این روزگار نیست

شرف بخشم از وصال ، برون آرم از وبال
که از هجرت احتمال ، برون شد ز اعتدال
چه نازی بزلف و خال ، برون کن ز سرخیال
که سرمایه جمال ، چو گل پایدار نیست

بزلف چو مشک ناب ، بپردی دل کباب
کنون از در صواب ، فرستی مرا خطاب
از آن مانده در عذاب ، که از بس دل خراب
در آن زلف پر زتاب ، صبارا گذار نیست

چو افکندیم بدام ، چو بردیم ننگ و نام
 مشو تندوباش رام ، مکن جور بر دوام
 میازارمان مدام ، کز آزدن غلام
 بنزدیک خاص و عام ، بتر هیچ کار نیست

ز غم شد دلم کباب ، ز من رفت خورد و خواب
 توانم نمائد و تاب ، شد این چشم من سحاب
 برخ بر بجای آب ، روان کرد خون تاب
 که آن گوهر خوشاب ، مرا در کنار نیست

توئی بر بتان امیر ، منم در گفت اسیر
 ز «ناصر» کران مگیر ، مدانش چنین حقیر
 که در طبع و در ضمیر ، جوانیست بی نظیر
 ولی در جهان پیر ، هنر در شمار نیست

نامه‌های نوروزی

در گردش سال نو از دوستان ارجمند پیام‌ها و نامه‌هایی
 می‌رسد که همه گواه بر مهربانی و دلجوئی آن بزرگواران است .
 برای فرسوده‌ای گرفتار ، پاسخ گفتن بدان همه دشوار است . مرا
 ببخشند . از همه سپاسگزارم و از همه شرمنده .

حبیب یغمائی

بقلم: قمرنات

دوازده سال در قاهره

- ۹ -

در شماره پیش نام سه تن از بانوان خاندان اهل بیت رسالت: حضرت زینب، بانو سکینه، و بانو نفیسه را بردم و شرح مختصری که از استادنشأت درباره سرکار علیه زینب کبری در ذهنم داشتم، و موجباتی که این بانوی بزرگوار را بر زمین مصر رهسپار کرد یاد نمودم، و مقام و منزلتی را که نامبرده در دلهای مصریان دارد متذکر شدم، اینک شرح مختصری از سرگذشت دو بانوی دیگر «سکینه» و «نفیسه» برای اطلاع خوانندگان عزیز بویژه خواهرانم می نویسم.

السيدة سکینه سکینه دختر والا کهر حسین بن علی علیه السلام است که روی علاقه خود بعمه بزرگوار رهسپار دیار مصر گردید، و در آنجا اقامت نمود و زندگانی را با منتهای بزرگواری و حشمت و جاه بیایان رسانید و همانجا مدفون گردید و آرامگاهش بر اثر صمیمیتی که مصریها باهل بیت دارند زیارتگاه شده است.

حضرت سکینه دختر بزرگ حضرت امام حسین (ع) و از حیث کمال و جمال مشهورترین زنان عصر خویش بوده و نام شریفش بیزرگی و احترام در افواه یاد میشده است. این بانو باندازه ای در زمان خود مورد تکریم خاص و عام بویژه جنس لطیف بود که این طبقه شخصیت او را سرمشق خود قرار میدادند، و از مد لباس و آرایش و زینتی که ابتکار مینمود تقلید میکردند. معروف است که حضرت سکینه قسمت جلوی موی سر خود را چنان ترتیب میداد که مانند نیم تاجی بنظر میرسید که روی پیشانی قرار داشته باشد. چون این منظره خیلی برای بانوان درجه اول آن عصر جلوه داشت لذا همگی از آن پیروی کردند و موی سر را بروشی که حضرت سکینه ترتیب میداد آرایش میدادند و این نوع آرایش موی سر را «طرة سکینه» میگفتند.

حضرت سکینه که پیشوای فرهنگ و ادب در عصر خود بود نیازمندان مخصوصاً شاعران و سخنوران را که بیشتر اوقات در خانه اش حضور می یافتند مشمول بخشش و عطای خود مینمود. و هر يك از آنان را که میتوانست نظم و شعر را بهتر بسراید و در سخنوری بر دیگران مزیتی نشان بدهد از راههای مختلف تشویق مینمود. هر روز ساعتی از وقت را با یکی از شعرا میگذرانید و اشعار او را میسنجید و صله و انعام باو عطا میکرد. (عروة بن اذینه) شاعر میگوید

کمتر کسی را مانند سیده سکینه بنت الحسین دیدم که تا این اندازه از شعر بخاطر داشته باشد و مزایای شعر خوب را مانند او استنباط نماید.

حضرت سکینه با وجود وقار و منزلتی که داشت گاه گاه باقتضای عاداتهای اهل زمان رفتار میکرد و مثل دیگران اوقاتی را در تفریحات مباح صرف مینمود، و مثلاً به «اشعب طماع» - که بمسخرگی و بذله گوئی در زمان خود معروف بود و تا حال هم ضرب المثل طمعهای خام میباشد - اجازه میداد بذله گوئی کند و اداهای تفریح بخشی از خود در آورد. طمع ورزی اشعب بجدی بوده است که میگویند روزی گروهی از اطفال که در کوچه مشغول بازی بودند او را دیدند که میگذرد. همگی دور او را گرفتند تا برای آنها مسخرگی کند و حرکات خنده آوری در آورد، و چون اشعب کاری داشت که میخواست برای انجام آن برود، لذا محض اینکه آن بچه های مزاحم را از سر خود وا کند بآن ها گفت عجب بچه های ابلهی هستید «ابن عطاء» امروز انبارهای خود را باز کرده بهر کس نزد او برود يك دامن خرما میدهد. شما عوض اینکه بروید حق خود را از آنجا بگیری اینجا دور من جمع میشوید و میخواهید بریش من بخندید. اطفال بمحض شنیدن این حرف سوی منزل «ابن عطاء» دویدند. چند لحظه بعد اشعب با خود گفت درست است که من این حرف را برای نجات از مزاحمت اینها ساختم ولی شاید حقیقت داشته باشد و ابن عطاء امروز بمردم خرما بدهد پس چرا من خیر را برای دیگران بخواهم و خود محروم بمانم این را گفت و او هم روبخانه «ابن عطاء» دوید.

يك روز دیگر که از بازار مسکرها میگذشت بدکان مسگری که مشغول ساختن ظرفی بود نزدیک شد و گفت خواهش میکنم این ظرف را و هر ظرفی که میسازی بزرگ درست کنی. مسگر گفت چرا؟ گفت ممکن است شخصی این ظرف را خریداری کند و روزی شادی یا عزائی در خانه داشته باشد و مرا بمجلس خود راه بدهد در آن حال ظرف بزرگتری از غذا نصیب من بشود.

معروف است که این مرد طماع روزی جماعتی را دید با لباس و اندام آراسته ای میروند با خود فکر کرد شاید اینها بمیهمانی دعوت دارند چه خوب است که من هم طفیلی اینها بشوم و از این راه شکمی از عزا در آورم، و چون آن جماعت بمحلی که قرار بود بروند رسیدند معلوم شد شعرا هستند که آمده اند حضور حضرت سکینه اشعاری بخوانند. از او پرسیدند چه کاره هستی گفت: «الشعراء يتبعهم الغاؤون» گویند همین لطیفه سبب راه یافتن اشعب بخانه حضرت سکینه بوده است.

باری حضرت سکینه بسبب مقام و منزلتی که از حیث حسب و نسب داشت و برآزندگی که در فضل و کمال بدان معروف بود بسیاری از بزرگ زادگان از او خواستگاری مینمودند ولی از میان همه مصعب بن زبیر که پسر عمه پدرش بود بر دیگران مزیت یافت و بشرف همسری او نائل آمد. گویند مصعب هم در زمان خود از حیث شخصیت جوانی کم نظیر بوده و در پرتوجاهل خدادادی که داشت او را دیاج بنی هاشم میگفتند. دوشیزگان جوان خانواده های بزرگ دلباخته او بودند ولی هیچ کس را برای همسری خویش جز سیده سکینه اختیار ننمود و برای تحقق بخشیدن باین آرزو مبلغ دو میلیون درهم صرف ازدواج با او کرد، و جشنهای باشکوه عروسی او با سکینه ضرب المثل آن زمان گردید، و شعرا و گویندگان مدایح آبداری در تعریف و توصیف آن ازدواج و جشنهای وابسته بدان سرودند. مصعب ابن زبیر از جانب برادر خود

عبدالله بن زبیر که در مکه دعوی خلافت مینمود بعراق رفت و با مختار ثقفی که بخون خواهی سیدالشهداء در کوفه برخاسته بود نبرد کرد و بر او غالب گردید. او را بقتل رسانید. ولی خود مصعب هم کامی از فرمانروائی در عراق نبرد و در جنگ با عبدالملك مروان از پای درآمد. اینجا باید اقرار کنم که با این گفتگوها رشته سخن از دست رفت و از نوشتن اصل موضوع که صحبت از اوضاع و احوال اجتماعی زنان طبقه اول و دوم مصر است خیلی دور شدیم لذا از خوانندگان گرامی که از من انتظار وفا بوعده را دارند معذرت میخواهم و با ایشان در برخورد دیگری صحبت میکنم. بقول مثل معروف عربی «الشیئی بالشیئی یدکر» یا بقول خودمان «حرف، حرف میآورد». حال تا خیلی از موضوع حضرت سکینه و بانوان اهل بیت دوره نشده ایم باز هم مختصری با خوانندگان محترم از سرگذشت بانو سکینه حرف میزنیم و آنچه را در جای خود فراموش کردم در اینجا میگویم.

سکینه و رباب باید دانست نام این بانوی بزرگوار (امینه یا آمنه یا امیمه) بوده و سکینه لقب اوست که آن را پدرعالیجنابش حضرت امام حسین بجهت وقار و احتشامیکه از کودکی در رفتار و کردار و گفتارش میدید به لقب سکینه یعنی آرام و با وقار ملقب نمود. آن حضرت سکینه را که دختر یکی از سه همسرش بود خیلی دوست میداشت و میفرمود:

«لعمرك اننی لاحب داراً تحل بها سکینه والرباب»

بجان خودت سوگند که من خانه ای را دوست دارم که سکینه و رباب در آن سکونت داشته باشند. رباب نام مادر سکینه است که ما «ربابه» می گوئیم. رباب یکی از سه همسر محبوب سیدالشهدا است که دختر امرؤ القیس از اشراف عرب است، و همسر دیگر آنحضرت لیلی مادر علی اکبر و علی اصغر است.

شهر بانو دختر یزدگرد همسر سومش شهر بانو دختر یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی است که مادر علی اوسط حضرت سجاد زین العابدین بوده است. از استاد نشأت هنگامیکه بیکی از فرزندان میخواست قدر و منزلت مادر را بفهماند شنیدم که میگفت: جدت زین العابدین همواره بشخصیت و حسب و نسب مادرش فخر میکرد و میگفت «انا بن الخیرتین فخر العرب والعجم». من فرزند دو برگزیده عرب و عجم یعنی حضرت رسول الله و یزدگرد پادشاه ایرانم و از روی ملاطفت می افزود که معروف است حضرت سجاد هیچگاه با مادرش هم غذا نمی شد. سبب را پرسیدند. گفت شاید در سفره چیزی طرف توجه او باشد و من ندانسته آن را تناول کنم و خلاف میل او کرده باشم.

داستان ازدواج شهر بانو و حسن سلیقه ای که در برگزیدن حسین بن علی بهم سری خود بخرج داده در بسیاری جاها از جمله کتاب قابوسنامه که آن را استاد نشأت با همکاری دکتر امین عبدالحمید مصری بررسی در آورده است ذکر گردیده.

روضة خوانها اکنون که توفیق و سعادت هست و هنوز خیلی از موضوع دور نشده ام اجازه می خواهم این عقده ای که قلبم را هر وقت بخاطرم میآید سخت فشار میدهد یادآور شوم. غالباً روی اطلاعی که از بعضی روضه خوانها که هنر خود را فقط گریاندن مستعلمان بهر قیمتی باشد میدانند سکینه را در صحرای کربلا يك دختری میدانند

که از لباس آبرومند گذشته حتی يك روسری مندرس هم بر سر نداشته و از عمه‌اش خواسته‌است که باو چیزی بدهد که سر خود را با آن بپوشاند عمه باو فرموده‌است «و عمتك مثلك» عمه‌ات مانند تو است . پس سکینه میگوید نگاه کردم دیدم عمه‌ام نیز بی‌معجراست . و همین سکینه از کوچه‌های کوفه نان و خرمائی که مردم صدقه میدادند میخواست از فرط گرسنگی بگیرد و بخورد. در مجلس شام يك نفر شامی از یزید او را برای کنیزی خود میخواست. (بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا) سکینه‌ای که چنان مقام و منزلتی داشت که ضرب‌المثل و قارو بزرگواری و شرافتمندی بوده که ده‌ها کنیز و غلام داشته و مردم از داد و دهش واحسان او بهره‌مند میشدند و هزینه عروسی او با مصعب دوهزار هزار درم یا دو میلیون درهم شده است ویرا آنطور بیچاره و درمانده و بینوا نشان میدهند! اینهاست که خواه ناخواه پیشانی هر شیعه مذهب غیور را از عرق غیرت‌تر میکند و بعلاوه سبب میشود که خود نیز بذلت و تحمل جور و جفای دشمنان دنیا و دین تن در دهد زیرا می‌بیند پیشوایان او و بزرگ‌زادگان خانه‌دان پیامبر او بدترین احوال را داشته و تحمل و مدارا مینموده‌اند. حاشا که بتوان دل را بقبول چنین نامالایماتی راضی نمود. و چون هنوز مناسبتی باقیمانده خیال میکنم بد نیست که برای رفع خستگی خوانندگان ارجمند این لطیفه را که از عروه شاعر معاصر حضرت سکینه نقل میکنند نوشته باشم . عروه قصیده‌ای بدین مضمون سرود که رزق و روزی علی‌ای حال به بندگان میرسد و لوازی آن نروند. این قصیده را بشام برد و آن را در مجلس سلیمان بن عبدالملك خواند . خلیفه باو گفت پس اگر روزیت خود بخود بتو میرسید چرا از مدینه باینجا آمده‌ای؟ عروه بی‌اینکه جوابی بدهد خود را از مجلس بگوشه‌ای کشید و از آنجا بیرون آمد و بی‌درنگ سوی مدینه مراجعت نمود. ساعتی بعد که سلیمان او را ندید علت نبودنش را پرسید. گفتند دیدیم سوار شتر گردید و راه مدینه را از پیش گرفت. دردم غلام خود را طلبد و باو دوهزار دینار داد و گفت از پی عروه بسرعت میروی و او را ولو تا شهر مدینه باشد دنبال میکنی تا این پول باو برسد زیرا این شاعر است و من از زبان او می‌ترسم. غلام از پی او حرکت نمود ولی وقتی توانست با او برخورد کند که دید بدرب خانه‌اش رسیده‌است. چون کیسه پول را بنام سلیمان باو داد گفت برو بخلیفه بگو که دیدی چگونه رزق و روزی بندگان خواه ناخواه ولو در خانه‌شان باشند میرسد.

۱- ملاحسن نخودبریز سمنانی از این روضه‌خوان‌ها بوده است که ینما جندقی در وصف او این قطعه معروف را گفته است :

دیدم که ز دیده اشک ریز است
هر چشم ز گریه چشمه خیز است
چشم تو چرا ستاره ریز است؟
یا شمر شریر در ستیز است؟
بر من ز احباب رستخیز است
هر شام و سحر به عرو تیز است
منبر منبر به جست و خیز است
که گوید فاطمه کنیز است...
برتو ز کدام بی‌تمیز است؟
ملاحسن نخود بریز است

در خواب شهید کربلا را
گفتم ز غمت ای آن که تا حشر
ما از غم تو چکیم کوکب
باز ابن زیاد در جدال است؟
گفتا نه ، تنالم از اعادی
خاصه خرکی که در تکایا
رسوائی آل مصطفی را
که گوید عابدین غلام است
گفتم بفدایت این ستم‌ها
آهی ز جگر کشید و گفت آخ

سیده نفیسه

دختر حسن انور پسر زید بن علی بن الحسین (ع) است. این بانو که بزهد و عبادت و علم و تقوی مشهور زمان خود بود با همسر خویش اسحق بن جعفر صادق علیه السلام بمصر رفت مدتی را که در آن سامان اقامت داشت بتدریس علم حدیث و روایت اخبار اشتغال ورزید.

محمد بن ادریس شافعی پیشوای مذهب شافعیها یکی از شاگردان محضر درس او بوده و تا آخر عمر از حضور نزد وی غفلت نمیکرده و چون شافعی در گذشته نفیسه بر او نماز گزارده. سیده نفیسه درهمین محلی که امروز آرامگاه اوست تا آخر عمر بسر برده. حکمران مصر نسبت باو ارادت فوق العاده ای داشته آنی از احترام و تکریمش غفلت نمیکرده. سیده نفیسه قرآن مجید و تفسیر آن را بهتر از همه علمای عصر خود میدانست. بزهد و عبادت بقدری تعلق خاطر داشت که بیشتر اوقات شب بنماز و بیشتر اوقات روز را با روزه بسر میبرد و چون روزگارش با آخر رسید بشوهرش وصیت کرد که بدن او را از مصر بمدینه ببرد و در جوار قبر جدش دفن نماید. همینکه مصریها از این امر مطلع شدند بر در خانه شوهرش اسحاق ابن جعفر صادق تجمع نمودند و از او خواستند که سیده را در مصر بجاک بسپارد. سیده نفیسه محبوبیت عجیبی در مصر دارد بطوریکه بیشتر دختران طبقه سوم افتخار هم نامی او را دارند. بعد از ذکر این سرگذشتها که برای ما بلحاظ عقیده بی ریائی که

شجرة الدر

بخاندان رسالت داریم دلپذیر و مورد توجه است نام چند نفر از زنان نامی مصر را که در عالم اجتماعی ملت مصر نیز مقامی داشته اند ذکر میکنیم و نام «شجرة الدر» بانویی که از نواده های صلاح الدین ایوبی سلطان معروف مصر بوده است مقدم میداریم، و پیش از هر چیز باید یاد شود که در شهر قاهره خیابان معروفی بنام اوست. این بانو در زمان خود مقام بااهمیتی داشته بنحویکه از المستعصم بالله آخرین خلیفه عباسی اطاعت نمیکرد و همین مقدمه باعث پیشرفت نقشه های بدخواهان در قتل او شده است.

در دوره های اخیر هم نیز با شخصیتهای بزرگی از زنان مانند: عائشة تیموریه، وحیدی خانم شعراوی، باحثة البادية، سکینه حسن و وسیله محمد... برمیخوریم که برای هر یک از آنها باید شرحی جداگانه نوشت و مزیتها یکی که در زمان خود دارند توصیف کرد.

چون گفتگوی ما در این شماره باید متمم مطالب شماره پیش و مبین وضع اجتماعی طبقه اول و دوم زنان معاصر در سرزمین مصر باشد ازین رو بجاست که در شرح احوال این قبیل بانوان کوتاهی نشود اما از آنجائیکه ممکن است مطلب بدرازا کشد و باعث ملال گردد لذا رشته سخن را در این زمینه کوتاه میکنم و خوانندگان را برای دیدن بانوان معاصر کشور مصر که بسیاری از آنها باید سبیل تجدد و شیک پوشی زنان ایندوره باشند در شماره آینده وعده میدهم.

درنگ*

افق ، لاله گون بود و شب سرمه رنگ
که انگشت لرزان ، فشردم به رنگ
بگرمی ، همیکوفت در سینه دل
چو در گوش جنگاوران ، کوس جنگ
خرامنده ، چون بر رخم در کشود
فسونکاره دلدار بالا خدنگ
دو بازوی عاجش ، فکندم به دوش
دو زنجیر زلفش ، گرفتم به چنگ
تو گفתי ، غزالی هراسنده گام
در افتاده در کام وحشی پلنگ !
و یا کرده آهنگ آزار او
ز توفنده گرداب دریا نهنگ !
بیشردم اندر برش بی امان
زدم بوسه بر پیکرش ، بی درنگ
که ناگه ، ز کاشانه برشد خروش
که: «برد چه میجوئی ای شوخ شنک؟!»
« فریدون ، که مهمان دلبنده ماست
مبادا که پایش درآید به سنگ ! »
« چراغی برافروز و دستش بگیر
که دهلیز این خانه ، تار است و تنک ! »

رجال دوره قاجاریه

حاج آقا اسمعیل پیشخدمتباشی سلام

آقا رضاخان اقبال السلطنه

میرزا علی نقی حکیم الممالک

(۲)

بقراری که ضمن مقاله سابق تذکر داده شد میرزا علی نقی عضو هیئت سفارت فوق العاده ای بود که روز دوشنبه یازدهم ذی قعدة ۱۲۷۲ به ریاست فرخ خان امین الملک غفاری (بعدها امین الدوله) از طهران عازم اروپا شد. اعضای هیئت تا روز جمعه بعد برای تهیه و تدارک مقدمات مسافرت در قریه کن توقف نمودند. حسین بن عبدالله سرابی نویسنده مخزن الوقایع (سفرنامه فرخ خان امین الدوله) میگوید:

«مقرب الخاقان آقا اسمعیل پیشخدمت خاصه سلام از حضور مبارک همایون به احوال پرسی جناب ایلچی کبیر به کن آمد. «۱ میرزا علی نقی ظاهراً نسبت به سایر اعضای هیئت از قبیل میرزا زمان خان، ملکم خان، نریمان خان، میرزا رضا غفاری و میرزا حسن گرانمایه ارشدیت داشته است ۲ زیرا مؤلف مخزن الوقایع شرح ملاقات فرخ خان غفاری و همراهان او را با سلطان عثمانی چنین توصیف میکند:

«وهمینکه از پلکانها بالا رفته از اطاق وارد رواق شدیم دیدیم که اعلیحضرت سلطان عظیم الشأن عبدالعزیز خان خداوندگار روم پادشاه اسلام پناه وستون متین دین مبین مجرد و تنها چون سرو آزاده صحن رواق را مزین فرموده منتظر ورود سفارت است. همه سفارت تعظیم نموده پیشتر رفته صف کشیده ایستادیم. جناب امین الملک قدری پیشتر رفته دوسه قدم فاصله در حضور مبارک ایستاد. در طرف راست جناب امین الملک، عالیجاه سعید بیگ مترجم و در پهلوی او جناب فؤادپاشا وزیر دول خارجه و در طرف چپ عالیجاه حاج میرزا احمد خان (یعنی مصلحت گزار و باصطلاح امروز کاردار دولت شاهنشاهی) و در پهلوی او عالیجاه میرزا علی نقی نامه مبارک همایون را در دست گرفته ایستادند و صاحب منصبان نیز به اندک فاصله خودداری نمودند ۳»

میرزا علی نقی پس از ورود به پاریس خدمت دولت را موقتاً ترک کرد و به ادامه تحصیلات پزشکی پرداخت و پنج سال بعد یعنی سال ۱۲۷۸ ه. ق از پاریس به طهران مراجعت نمود ۴ در سفر اول ناصرالدین شاه به خراسان که به تاریخ یکشنبه ۱۵ ذی حجه ۱۲۸۳ اتفاق افتاد میرزا علی نقی به نیابت از طرف پدرش حاج آقا اسمعیل که بواسطه کهولت سن وضع مزاج از تحمل رنج سفر معذور بود همراه شاه به مشهد مقدس مشرف شد و ضمناً نکارش سفرنامه خراسان

۱ - مخزن الوقایع ص ۶. ۲ - برای اطلاع از احوالات این اشخاص رجوع کنید به ص ۴۲۹ مخزن الوقایع. ۳ - همان کتاب ص ۵۴. ۴ - منتظم ناصری جلد ۳ ص ۲۷۶ و مرآت البلدان جلد دوم ص ۲۸۲.

نیز به عهده او محول گردید. صاحب ترجمه در این خصوص چنین مینویسد: «این ذره بیمقدار و خانه زاد دولت گردون مدار علی نقی بن اسمعیل که از تفضلات الهی و از عنایات حضرت شاهنشاهی در خاک یای فلک فرسای همایونی بسمت پیشخدمتی و طبابت حضور سرافراز و مفتخر است و همه اوقات را لیلاً و نهاراً سفرأ و حضراً از سعادت زیارت آستان مهر نشان دور نیست شکرانه این موهبت عظمی را لازم دید که روزنامه این سفر مبارک اثر را بطور مختصر بنگارد. پس آرزوی خود را بعرض عا کفان حضور معدلت دستور رسانیده و اجازه اجرای آن را درخواست نمود. این مطلب مقبول طبع مبارک همایونی آمده مقرر شد که در ثبت این روزنامه تنها به بیان احوال ذات خجسته صفات همایون و وقایع حادثه اکتفا نکند بلکه حتی الامکان مختصری نیز از تعلیمات جغرافیائی یعنی حالت راه و هیئت اراضی و جبال و انهار و قراء و بلادی که مسیر و کب فیروزی کوکب اند بطور اختصار اطلاعی بدهد و این کتاب را بر حسب امر علیه روزنامه حکیم الممالک نام نهاد. و چون حاج آقا اسمعیل پیشخدمتباشی سلام، پدر این بنده درگاه شاهنشاهی در این سفر به جهت ضعف مزاج از التزام رکاب همایونی محروم بود بر حسب نیابت، این غلام قلیان مرصع به پیشگاه تخت اعلی بگذاشت و سلام انعقاد یافت. ۲۵»

میرزا علی نقی در ۲۸ ذی حجه ۱۲۸۳ در پادشاه از دهستانهای خوار به حکیم الممالک ملقب گردید. خود او در ذیل وقایع روز بیست و هشتم چنین مینویسد: «ذات و الاصفات همایونی اندکی راحت فرموده و این بنده به خواندن کتاب و عرض احوالات سلاطین هندوستان و حکما و ادبای آن سامان مشغول بود. چون از خواب برخاستند و مزاج مبارک همایون را قرین اعتدال یافتند بصرافت طبع منیر مبارک بر آن شدند که موهبتی خاص در حق این ذره بیمقدار و چاکر دربار گیتی مدار فرمایند همت ملوکانه مقتضی اعطای لقب حکیم الممالک شد و این خانه زاد سرافراز به افلاک سوده و در شکر مراحم خسروانه عاجز ماند. ۳»

مؤلف مرآت البلدان میگوید: «میرزا علی نقی حکیم الممالک ولد حاج آقا اسمعیل پیشخدمتباشی سلام از متعلمین اول مدرسه است. بعد از چند سال تحصیل علم طب در مدرسه دارالفنون، در سفارت کبرای مرحوم فرخ خان امین الدوله بسمت نیابت دوم مأمور پاریس گردید. بعد از ورود به پاریس کارهای رسمی خود را کنار گذاشته به تحصیل علم طب پرداخت. بعد از هفت سال اقامت در آن مملکت و دادن امتحانهای متماد و گرفتن تصدیق از جمیع اطباء فرانسه، که دکتر و دانشمند در علم طب است، به ایران مراجعت کرده به نیابت مرحوم والد خود سالها برقرار بود و از اطباء خاصه همایونی محسوب میشد. کتاب سفرنامه خراسان از تألیفات اوست. در جزو وزرای دارالشوری منسلک و بعد از فوت مرحوم حاج آقا اسمعیل به پیشخدمتباشی گری سلام مفتخر و دارای شئون و امتیازات مخصوص است. ۴»

نویسنده مرآت البلدان یعنی محمد حسن خان اعتماد السلطنه که در روزنامه خاطرات خود به دفعات عدیده آنها به لحن زنده ای از حکیم الممالک مذمت و بدگوئی کرده است در يك مورد دیگر راجع به او چنین مینویسد: «میرزا علی نقی حکیم الممالک از مفاخر ایران است و مآثر دوران، سالها در دیار غربت پافشارده و رنجها در تحصیل فنون اروپا برده و علم طب و لغت فرانسه و بعضی از شعب فلسفه متعالیه و حکمت متوسطه را کامل ساخته است. امروز علماً و عملاً

۱- سفرنامه خراسان ص ۶. ۲- ایضاً ص ۱۴۹. ۳- همان کتاب ص ۳۴.

۴- مرآت البلدان جلد دوم ص ۹۷.

و تجربتاً در مرتبه کبرای دکترهای اروپا محسوب میگردد و نیز از کمالات و فضایل ایرانی در شعرثانی خاقانی شیروانی است ۱۰

حکیم الممالک مورد عنایت مخصوص ناصرالدین شاه بود و اشعاریکه شاه بطور فکاهی در وصف او به رشته نظم کشیده مؤید این مدعاست. صاحب ترجمه در ذیل وقایع پنجم شهر ربیع الاول ۱۲۸۴ مینویسد: «میرزا علی خان منشی حضور (بعدها امین الدوله) مختصر روزنامه اردوی کیوان شکوه را که از بدو حرکت موکب منصور همایون در دارالطبایع اردو چاپ میشد متضمن ورود ارض اقدس و بعضی وقایع و اتفاقات بعرض حضور مبارک رسانده مقبول خاطر مبارک هدایونی گشت. بدین تقریب در حضرت خسروانی سخن از نظم و نثر به میان آمد طبع منیر مبارک ملوکانه که محیط هر علم و دارای هر گونه کمال است بدان مایل گشت که این ذره بی مقدار و غلام جان نثار را مخاطب بفرمایشات علیه فرموده مقرر داشتند، حکیم، مدتهاست هیچ شعر نگفته ایم و جز صحبت رسمی نداشته ایم. هم اکنون خاطر مبارک ما مایل است که بالبداهه قطعه ای در حق تو انشاد فرمائیم و بدون تأمل و تخیل این چند شعر را بالبداهه فرمایش فرموده و بدان تفریح نمودند

ای حکیم الممالک سلطان	که به شاگردیت سزد لقمان
ای فلاطون ترا کمینه غلام	ای ارسطو بنزد تو نادان
لیک اوصاف حکمت را من	نکنم بر جهانیان پنهان
نسخات را چو میبرند به روم	زیره گوئی ببرند در کرمان
گر بگیری تو نض بیماری	روز محشر بگیردت دامن
گر معالج شوی به مسکینی	ندهی فرق گوش از دندان
ز عهران کر دهی به گریه شود	آنکه بودی به صبح و شب خندان
خواهی از داروئی نمائی بحق	جای هاون بیاوری سندان
اثر ملج خواعی از شکر	خشکی معده جوئی از ریحان
صاحب ثقل گر بود نجدی	میکنی شاف بر بنی همدان
هر دوائی که میدهی به مریض	واجب است استخاره قرآن
چون به عجز آئی از علاج کسی	مدد و بخت جوئی از شیطان
گر شفا یافت از تو بیماری	داد عمر دو باره اش بزدان
گر توباشی طبیب یک دوسه سال	کس نماند به خطه ایران
این چنین بوالعجب فلاطون را	شایدار شه نواز از احسان

حاج آقا اسمعیل نا اواخر ۱۲۸۴ که ناصرالدین شاه ۲ از خراسان به طهران مراجعت نمود در قید حیات بود و اسم او در ردیف مستعجلین دیده میشود. ۳. نویسنده سفرنامه خراسان میگوید: «شاه از دروازه دولت مستقیم ب اراك رفت و در تسالار تخت مرمر به سلام نشست و حاج آقا اسمعیل غلمان سلام را به حضور برد. ۴۵. از این تاریخ به بعد دیگر در کتب دوره ناصری سخنی از حاج آقا اسمعیل به میان نمیآید و معلوم میشود که وی در فاصله کوتاهی بعد از ورود شاه به طهران بدو زندگی گفته است.

۱- المآثر ص ۱۹۴. ۲- سفرنامه خراسان صفحات ۲۰۷ تا ۲۷۲. ۳- ایضاً ص ۴۸۱.

۴- ایضاً ص ۴۸۲.

حکیم الممالک در ۱۳۸۶ که ناصرالدین شاه به گیلان رفت ملتزم رکاب^۱ و در ۱۲۸۸ بسمت ناظم دفترخانه منصوب و مأمور گذراندن محاسبات کل و معاملات دیوانی گردید^۲ و چندی بعد انجام این وظایف به آقا علی آشتیانی ملقب به امین حضور محول شد^۳. در ۱۲۹۲ به ریاست خیام خانۀ نظام^۴ و در ۱۲۹۳ به سمت والی بروجرد منصوب گردید^۵ و به اعتبار همین مأموریت بود که از آن تاریخ ببعد او را والی خطاب میکردند. حکیم الممالک تا ۱۲۹۵ که بروجرد ضمیمه اصفهان و حکمرانی آنجا به سایر مشاغل مسمود میرزا ظل السلطان افزوده شد در این سمت باقی بود^۶. در ۱۲۹۶ حاکم عراق شد و به دریافت یک قطعه نشان و یک رشته حمایل سرتپی از درجۀ اول سرافراز گردید^۷ و این مأموریت تا سال بعد که عراق هم در قلمرو حکومت های ظل السلطان قرار گرفت بطول انجامید^۸. در ۱۲۹۸ به ریاست اداره کل معادن منصوب گردید^۹ و در اواخر همان سال از این سمت برکنار و ریاست اداره نامبرده مجدداً به علی قلی خان مخیرالدوله وزیر علوم واگذار شد^{۱۰}. در اواخر رمضان ۱۲۹۸ حکیم الممالک و چند تن دیگر از درباریان بکلی از خدمات دولتی برکنار ولی یکی دو هفته بعد مورد عفو واقع شدند^{۱۱} و وی سال بعد «به خدمت وساطت ابلاغ احکام همایونی به دیوان خانۀ عدایه عظمی و مراقبت در ختم اعمال دیوان خانۀ مبارکه مأمور شد^{۱۲}».

حکیم الممالک مثل نویسندۀ روسیاه این سطور ظاهراً اهل بعضی فعل و انفعالات نبوده مضافاً اینکه علم معاش هم نداشته و همیشه به دولت مدیون و به اصطلاح آن دوره مبلغی «باقی کار» بوده است. اعتماد السلطنه در کتاب خلسه او را به این شرح معرفی میکند: «میرزا علی نقی حکیم الممالک پسر حاج اسمعیل مردی است طیب و امینی حبیب، رفیقی شفیق و مهربان و نزدیک به دل و خوش زبان. چنانکه در تملق و مداهنه مشهور است و اسمش در طومار خوش گویان مذکور برای خدمتگذاری هر کسی از اعلی تا ادنی و برای هر خدمت از علیا تا سفلی حاضر است. از جار و کشی تا رتبه امارت و مقام صدارت هر چه به او رجوع شود حرفی ندارد و آن کار به وجهی میگذارد. دشمن ترین مردم به شخص وی خود اوست، چه از بی مبالاتی کارش بقدری تودرتو است که با مواجب گزاف و دخل کلی هرگز نشده که چیزی داشته باشد؛ در تحصیل نقود در هر راه می دود و هر کاری میکند با وجود این اغلب گرسنه و پریشان است و احتیاج او را به انجام کارهای ناشایسته و امیدارد. از بیچارگی برخلاف آداب و رسوم انسانیت راه میرود و هر بیوه زن متمولی را برای خوردن مال خواستگار است و هر یتیم و بیمار با مکنتی را پدر و پرستار^{۱۳}. همین نویسندۀ روزنامۀ خاطرات خود در ذیل وقایع روز یکشنبه بیستم شوال ۱۳۰۲ میگوید: «امین حضور در خدمت شاه شکایت میکرد که حکیم الممالک حساب بروجرد را نداده است و هفت هزار تومان باقی دارد» شاه در غیاب حکیم تغیر زیاد فرمودند. در این بین حکیم رسید و امین حضور تجدید مطلب کرد. حکیم رو به امین حضور نمود و گفت

- ۱- مرآت البلدان جلد سوم ص ۱۱۵. ۲- ایضاً ص ۱۳۹ و منتظم ناصری جلد سوم ص ۳۱۹.
- ۳- المآثر والآثار ص ۲۸. ۴- روزنامۀ خاطرات اعتماد السلطنه ص ۱۴. ۵- منتظم ناصری جلد سوم ص ۳۴۰. ۶- مرآت البلدان جلد سوم ص ۲۲۷.
- ۷- منتظم ناصری جلد سوم صفحات ۳۵۴ و ۳۵۶. ۸- همان کتاب ص ۳۶۳.
- ۹- ایضاً ص ۳۶۹. ۱۰- روزنامۀ خاطرات اعتماد السلطنه ص ۱۰۸ و المآثر والآثار ص ۲۰.
- ۱۱- روزنامۀ خاطرات اعتماد السلطنه صفحات ۱۱۴ و ۱۲۱. ۱۲- منتظم ناصری جلد سوم ص ۳۷۷.
- ۱۳- عصر بی خبری ص ۱۸۶.

تورا به ارواح پدرت ، به جوانی پسرت ، دست از من بکش . امین حضور به شاه عرض کرد آدمی به این جسارت نمیشود . تکلیف من جز این که عرض کنم چیست و بعد تعظیم کرد و بیرون رفت ، مجدداً شاه هر دو را احضار کردند . حکیم الممالک به شاه عرض کرد این روزها چون شما بمن التفات میفرمائید امین حضور پایی من است . امین حضور گفت مرد که چهل هزار تومان از عراق مال دیوان را خوردی و تخفیف گرفتی . هفت هزار تومان از بروجرد تخفیف گرفتی باز هفت هزار تومان دیگر به دیوان مقروضی . باز روداری حرف میزنی ، شاه کسه کار را سخت دیدند مجلس را بهم زدند ۱۴.

ظاعراً در همین ایام است که حکیم الممالک اضطراراً حکیمیه را که از مستحذات خود او بود به میرزا زین العابدین امام جمعه میفرود شد تا مطالبات دولت را بپردازد و ۲ چندی بعد عریضه‌ای به شاه تقدیم و تقاضای مرخصی کربلا مینماید و شاء ضمن ابراز تفقد و دلجوئی و وعده انعام قول میدهد که گذران او را منظم خواهم کرد . ۳

حکیم الممالک در ۱۳۰۶ حاکم گلپایگان و خونسار شد . ۴ گلپایگان و خونسار سال ۱۳۰۹ ضمیمه اصفهان و حوزه حکومت ظل السلطان شد و حکیم الممالک مجدداً به حکمرانی عراق منصوب گردید . ۵ در اوایل همین سال بیماری وبا بروز کرد و ناصرالدین شاه به اتفاق جمعی از رجال و درباریان تهران را به قصد فراهمان ترك نمود . دکتر فوریه فرانسوی مینویسد :

قم را پشت سر نهادیم و « بعد از آنکه از قلعه چیم که در طرف دست چپ ما قرار داشت گذشتیم کنار قم رود رسیدیم . . . در میان راه حاکمی سوار بر اسب بایک عده سوار مجلل رسید . چون نزدیک آمد قیافه خوش نمای حکیم الممالک را شناختم . از این حسن تصادف و از این که یکی از همکاران با محبت و دوست داشتنی خود را در این جایافته ام کمال مسرت بمن دست داد . « حکیم الممالک هم در همان ایامی که یحیی خان ۶ در فرانسه تحصیل میکرد در آن جا به تکمیل معلومات مشغول بوده و هر دو آنها زبان فرانسه را در کمال خوبی یاد گرفته و از منبع مهر و محبت و مناعت و از خود گذشتگی مخصوص فرانسه بهره‌ای وافی برده اند . حکیم الممالک بعد از بیرون آمدن از مدرسه متوسطه به کار تحصیل طب پرداخته و طبیب بیرون آمده است ولی این هنر چندان به سعادت و اقبال او کمک نکرده چه اگر شاه غیر از طبابت شغل دیگری به او در دربار یا در ولایات رجوع نکرده بود گذران زندگانی او دچار اختلال میشد . با این حال باز هم همه وقت کار او از این بابت خوب نبوده . حکیم الممالک حالا حاکم ولایتی بود که ما باید از آن بگذریم و آمدن او به استقبال شاه از همین بابت است . »

« ظل السلطان که به این جا وارد شد چهار رأس اسب اصیل و مقداری فرش و پارچه سنگین

- ۱ - روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه ص ۴۲۵ . ۲ - المآثر والآثار ص ۸۷
- ۳ - روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه ص ۴۹۸ . ۴ - ایضاً ص ۷۱۴ و سفرنامه سوم ناصرالدین شاه به فرنگستان ذیل وقایع روز سه شنبه ۱۵ شعبان ۱۳۰۶ . ۵ - منتخب التواریخ ص ۴۳۷ و خاطرات اعتماد السلطنه ص ۸۹۵ . ۶ - یحیی خان پسر میرزا نبی خان قزوینی ، و برادر حاج میرزا حسین خان سپهسالار (مشیرالدوله) که اول معتمد الملک لقب داشت و پس از فوت برادرش به مشیرالدوله ملقب گردید .

قیمت و بعضی نفایس دیگر تقدیم پیشگاه پدر خود کرد بعلاوه چند کیسه اشرفی... حکیم الممالک که اگر روزگاری چیزی به چنگ او بیفتد از راهی غیر از راههای معمول به ظل السلطان است فقط يك تخته قالی سلطان آبادی به شاه پیشکش کرد ولی همین يك تخته قالی هم به اندازه‌ای بزرگ بود که آن را به پشت يك شتر بار کردند و از جهت بافت نیز خالی از اهمیت نبود زیرا که نقش آن از سادگی صنعت قالی در زمانی که آنرا بافته بودند حکایت میکرد. ۱

حکیم الممالک در این مأموریت به تعمیر و مرمت ابنیه دولتی پرداخت و اقدامات او در این زمینه به اندازه‌ای مورد توجه قرار گرفت که حتی اعتماد السلطنه هم که با اومیانة خوبی نداشت در این مورد چنین نوشته است: «بندگان همایون در ارگ سلطان آباد که از بناهای یوسف خان سپهدار است و در زمان فتحعلیشاه ساخته شده منزل دارند. بناهای خوبی است حکیم الممالک هم تعمیر خوبی کرده است. ۲»

بقراری که در بالا تذکر داده شد حکیم الممالک بسال ۱۲۸۸ ناظم دفتر استیفا بود و از همان تاریخ برای مطالبه بقایای مالیاتی با ظل السلطان سروکار پیدا کرد. ۳. اصرار و پافشاری او نسبت به وصول مال دولت به ظل السلطان که فرزند ارشد شاه بود گران می‌آید و منتزه فرصت میشود که در موقع مقتضی از وی که گناهی جز حسن انجام وظیفه نداشت انتقام بگیرد. عریضه‌ای که حکیم الممالک به شاه نوشته حاکی از این است که ظل السلطان در ضمن نقل و انتقال حوزه حکمرانی حکیم الممالک به قلمرو فرمانفرمائی اصفهان یا از پرداخت مطالبات ابوابجمعی سابق او خود داری و یا احیاناً نسبت بوصول و ایصال آن مشکلاتی ایجاد مینموده است. اینک متن عریضه حکیم الممالک به ناصرالدین شاه :

« خداوند جان ناقابل خانه‌زاد را تصدق خاک پای اقدس همایونت بنماید .

اقل و احقر خانه‌زادان علی نقی

به جلال قدرخدای تعالی به درجه‌ای شاگرد مرحمت‌های شاهنشاهانه هستم و به اندازه‌ای دعا گو که میتوانم ادعا کنم در عالم دعاگوئی و شکرگذاری اول دعاگوی قبله عالم هستم و میدانم مسلماً هر کس شاگرد تفضلات شاهنشاه با این رأفت و رحم نباشد حرام‌زاده است . عرض این عریضه و تمسک به قبله عالم اضطراری است و برای اینست که هر روز به خاک پای مبارک جسارت ننمایم. به عظمت و جلال قدر خدا امروز از خانه زاد مستأصل‌تر و پریشان‌تر و بیچاره‌تر و عاجز‌تر در درخانه نیست . عزت، آبرو و شأن همه تمام شد . چهار سال است یکساعت آرام نبوده‌ام و باز هم آسوده نیستم . مطالبات دیوانی هنوز تمام نشده مطالبات مردم که بی اندازه است با دوستان فقر عیال به نمک قبله عالم روحنا فداء به نان شب محتاج هستم . بی‌پرده عرض کنم سه طفل را که تفضلاً به غلام بچگی سرافراز فرمودند نتوانستم لباسی تهیه کرده به حضور بیاورم. »

« میدانم - قربان خاک پایت شوم - همه این بلاها بواسطه نادانی و نفهمی و غرور خودم وارد شده و دخیلی با حدی ندارد . هر چه کردم خودم کردم و تمام شدم . حالا اینطور شد والله بالله تالله

۱ - سه سال در دربار ایران بقلم دکتر فوریه ترجمه استاد فقید عباس اقبال آشتیانی

صفحات ۲۶۰ و ۲۶۱ و ۲۶۴ . ۲ - روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه ص ۹۳۴ .

۳ - ایضاً ص ۴ .

از جان سیرشدم و به غیر از فضل خدا وجود و کرم عام سایه خدا محال است به هیچ چیز اصلاح حال خانه‌زاد بشود. در این بیچارگی و بیمصرفی از خاکپای فلك فرسای شاهنشاهانه از دو استدعا یکی را استدعای قبول دارم. شاهنشاه روحنا فداء را به خدا و اولیای خدا و به جان سه فرزند بزرگ که هیچ پادشاهی نداشته قسم میدهم بی‌ملاحظه یکی از دو استدعا را به اجابت مقرون فرمائید. استدعای اول، محض خدا، محض خدمات پدرم، محض تفضل صرف این خانه‌زادی که آنقدر نادان و احمق و بیمصرف است و آنقدر آلودگی دارد که حواس و هوش هیچ خدمتی برای او نمانده. میل دارید محض الله تفضلاً ترحمناً حفظ بفرمائید و رضای خاطر مبارك در آن است باقی عمر را در رکاب مبارك جان‌نثار باشد و مثل سگ سراز آستان مولای خود بر ندارد و میان این مردم باشد و اسمی که از تصدق خاکپای مبارك در روی زمین پیدا کرده از میان نرود و بیش از این مفتضح نشود شاید يك وقتی به کار خدمت شاهنشاه بیاید.»

حضرت اسعد و الاطل السلطان باطناً و ظاهراً پیش از همه کس رضای خاطر مبارك را می‌جویند جداً و مخصوصاً از جوانمردی و فتوت و بزرگی و شاه پرستی ایشان بخواهند واسطه و حامی و حافظ و ملجأ خانه‌زاد بشوند و این خانه‌زاد مرده بی‌مصرف تمام شده را برای خدمت و دعا گوئی شاهنشاه زنده فرمایند و نام نیکی اضافه نیکنامی‌ها بفرمایند. احیای این غلام بی‌مقدار جز به توسط و مرحمت حضرت والا بتوسط احدی نمیتواند شد. بیش قبله عالم باید توسط کرد خودشان توسط فرمایند. توسط باید کرد باید خودشان می‌فرمایند تخفیف باید گرفت خودشان بگیرند. ملك باید ضبط کرد خودشان ضبط فرمایند. نان باید داد خودشان بدهند و از شاهنشاه بخواهند.»

والله الملك المدرك خانه‌زاد بدرجه‌ای گرفتار و مقهور نیست که بوصف بیاید و کاری بتواند بنماید. آرزو دارم در خانه‌زادی قبله عالم، احیا کرده حضرت ظل السلطان روحی فداء باشم. انشاء الله همین قسم که پنج شش سال قبل در خاک پای مبارك به دولتخواهی و خدمتگزاری و بستگی و دعا گوئی حضرت ظل السلطان معروف بودم باز به همان صفت معروف باشم.»

«شق ثانی آن است خدای نخواست به بدبختی به اعلی درجه رسیده باشد و شاهنشاه روحنا فداء بخواهند از خانه‌زادی که سی و پنج سال است تربیت شده و جانها کنده صرف نظر فرمایند در این صورت هم باز تفضل و ترحم فرمایند امر ملوکانه شرف‌صدور یابد اگر خانه‌زاد چیزی دارد هر چه هست منقول و غیر منقول مثل اموال يك مرده از اسباب نوکری، و همه چیز، دیوانیان و سایر طلب کاران غراما نمایند و خانه‌زاد را دستخط آزادی بدهند و حکمی محکم که کسی متعرض نشود و به طهران در گوشه‌ای نشسته دعا گوی وجود مبارك باشد صبح تا شام چهار نفر مریض ببینند يك قران دهشاهی از تصدق خاکپای مبارك بگیرد صرف این عیال صغیر و کبیر کند و دعا گو باشد تا تصدق شود. چهار نفر خانه‌زاد هستند چشمشان کور میشود در رکاب آقایان خدمت میکنند نان پیدا میکنند. خانه‌زاد هم دیگر صبر و طاقت و تحمل تمام شده یکی از این دو مرحمت مبذول نشود خانه‌زاد یا باید ناچار قصد جان خود کند یا بطور درویشی فرار نماید و هیچ يك بارحم و اسم بزرگ شاهنشاه ارواحنا فداء مناسب ندارد. امر امر همایون یا بکشید یا زنده فرمائید الامر الاقدس الاعلی جهان مطاع مطاع مطاع.»

دستخط ناصرالدین شاه در صدر این عریضه بقرار زیر است :

«ظل السلطان، حکیم الممالک نوکر خوب دولت است و عرایضی که کرده است صحیح است

بشما مینویسم که توجه احوال او بشود از هر جهت آسوده باشد.»

۱ - اصل این سند فعلاً در تملك دوست فاضل آقای دکتر سیف الله وحیدنیا نماینده مجلس

شورای ملی و مدیر مجله وحید می‌باشد.

ناگفته نماند که ظل‌السلطان حیات خود را مدیون حکیم‌الممالک بود زیرا در ۱۳۰۵ که به طهران احضار و از فرمانفرمائی هفده ولایت جنوب و مغرب ایران منفصل گردید و فقط اصفهان برای او باقی ماند ذهن ناصرالدین‌شاه را بقدری نسبت به او مشوب کرده بودند که قصد جان او را داشت و حکیم‌الممالک مانع شد که شاه قاجار دست به خون پسر بیالاید. میرزا حسن جابری انصاری میگوید: «شاه را چنان متغیر کرده بودند که یکروز که ظل‌السلطان به دربار حاضر میشود شاه تفنگ میکشد که او را هدف گلوله قرار دهد ولی حکیم‌الممالک والی مانع میشود.»^۱

حکیم‌الممالک اصولاً مردی رؤوف و مهربان بود و همواره آتش خشم شاه را نسبت به مغضوبین فرو می‌نشاند. آقای احمد علی مورخ الدوله سپهر نواده دختری حکیم‌الممالک تحت عنوان «جدال مدرس با ناصرالملک» مینویسد: «ناصرالملک با ملاطفت دست روی شانه من نهاده گفت شما مثل فرزند من هستید. اجداد شما با پدران من دوست بودند. پدر مادر شما مرحوم حکیم‌الملک در حضور ناصرالدین‌شاه از من حمایت کرد.»^۲

حکیم‌الممالک چون تحصیل کرده و اروپا دیده بود از بیان حقایق امتناعی نداشت و همیشه اوقات در حضور شاه بالصراحه مکنونات ضمیر خود را آشکار می‌ساخت. مستربنیامین اولین سفیر کشورهای متحده امریکای شمالی در ایران که از ۱۸۸۳ تا ۱۸۸۵ میلادی بسمت وزیر مختار در دربار ناصرالدین‌شاه انجام وظیفه کرده است ضمن معرفی رجال دوره ناصری راجع به او چنین مینویسد: «میگویند یک روز تابستان که شاه در قصر سلطنت آباد در جادر خود با درباریان بطور خودمانی صحبت میکرد ناگهان از آنان پرسید چرا انوشیروان را عادل لقب داده‌اند؟ از حاضران کسی را یارای جواب دادن نبود و سرانجام بعد از اصرار و ابرام شاه فقط حکیم‌الممالک به پاسخ‌گویی مبادرت و عرض کرد قربان انوشیروان را از آن جهت عادل لقب داده‌اند که عادل بود. شاه گفت پس ناصرالدین‌شاه عادل نیست؟ باز همه سکوت نمودند و فقط حکیم‌الممالک با ایما و اشاره مشتهای خود را باز کرد و شانه‌های خود را بالا انداخت و ابروان خود را به نشانه تحقیر درهم کشید.»^۳

دومین دوره حکمرانی حکیم‌الممالک در عراق یکسال بیشتر دوام نکرد و در ۱۳۱۰ حبیب‌الله خان ساعدالدوله به حکمرانی عراق منصوب گردید. ۳ وی مدتی باز بیکار ماند تا سال ۱۳۱۲ که ناگزیر در منزل میرزا علی‌اصغر خان امین‌السلطان متحصن شد. ۴ تحصن او چند روزی بیشتر بطول نینجامید که مجدداً مورد تفقد قرار گرفت و پیوسته افتخار منادمت داشت. ناصرالدین‌شاه صبحگاهان یکی از روزهای پائیز سال ۱۲۶۹ ه. ش. مطابق با ۱۳۱۲ ق (چهارم نوامبر ۱۸۹۰) شانزده سال پس از گشایش مدرسه دخترانه امریکائیها به معیت عده‌ای سر زده به مدرسه میرود و یکی از دخترها را پای تخته میخواند تا از او امتحان کند. اما دختر از هیبت شاه دستش از نوشتن و زبانش از گفتن باز میماند. شاه گنج را از دختر گرفته این کلمات را روی تخته مینویسد، حکیم‌الممالک اینجا تشریف آوردند، و بعد در زیر با الفبای لاتین مینویسد، حکیم‌الممالک.^۵

نا تمام

- ۱ - تاریخ ری و اصفهان ص ۳۰۲. ۲ - بیست و یکمین سالنامه روزنامه‌دنیاص ۲۱۰.
- ۳ - منتخب‌التواریخ ص ۱۱۳. ۴ - روزنامه‌خاطرات اعتماد السلطنه ص ۱۱۳۵.
- ۵ - نقل از مقاله استاد فقید عباس اقبال آشتیانی راجع به روابط ایران و امریکا مندرج در شماره نهم مورخ آذر (۱۳۲۸) اطلاعات ماهانه.

ترجمہ احمد راد

درسی کہ از دوستی آموختم

نوشتہ : ہ . الیس ، روزنامہ نگار معروف

تازہ سَنَم از بیست گذشتہ بود و در دبستانی آموزگار بودم . بایکی از همکاران بہ نام براملی در عمارت مشترکی منزل داشتیم . او از من تا حدی مسن تر بود و هیچکوند تماس منافی با یکدیگر نداشتیم . بہ اقتضای همسایگی اگر تصادفاً ، صبح موقع بیرون آمدن از اطاق ، بایکدیگر برمی خوردیم مراسم ادب بجای می آوردیم و با گرمی سلام و علیکی رد و بدل کردہ روز بخیری می گفتیم ؛ یا ہنگام شب چنانچہ در آستانہ خانہ ملاقاتی دست می داد از وضع ہوا صحبت می داشتیم . این روابط بی ریا یکی دو ہفتہ با کمال صفا برقرار بود ، بعدیک نوع سردی جانشین آن شد . ابتدا براملی سلام و تعارفش را بہ جنبانیدن سر محدود ساخت ، و طولی نکشید کہ راہ خود را کج می کرد تا با ہم رو برو نشویم .

یکی دوبار کہ ناگہان برخوردی پیش آمد متوجہ شدم باشتاب خود را بہ درون اطاق می رساند تا بطور کلی از ملاقات با من اجتناب کردہ باشد . کم کم این تخم کینہ جوانہ زدہ بارور شد . عدہ ای از آموزگاران طرفدار من شدند و جمعی از براملی طرفداری می کردند . چند نفر ہم کہ بی طرف مانده بودند بہ ہیئتم کشی پرداختہ با سخن چینی و نَمّامی آتش اختلاف را دامن می زدند .

پس از مدّت کوتاہی افق زندگی را تیرہ و تاریاقتم و وجود براملی برای من سُوہان روح شدہ بود . روزی بایکی از دوستان مخلص در دل کردہ گفتم :

– کارما بدانجا کشیدہ کہ بہ هیچ رونی توانم این وضع را تحمّل کنم . آنچه مرا بیشتر عذاب می دہد آنست کہ کوچکترین علتی برای این دشمنی بفکرم نمی رسد . دوستم گفت : – در این صورت چہ را قضیہ را روشن نمی کنی ؟ برو خود

اورا ببین .

فریاد زدم : - چه گفتی ، بروم اورا ببینم ؟

القاء این فکر از طرف او به نظرم عجیب آمد ، به دیدار کسی بروم که با او يك كلمه حرف نمی زنم ، دیدن کردن از دشمنی منفور عجیب نیست !
 معهذا پند دوستم را بگوش گرفتم ، بادلای پر کینه و حالی برافروخته به اطاق دشمنم ، براملی ، وارد شده بانگ زد : - آهای براملی ! آیا ممکن است صاف و پوست کنده به من بگوئی موجب دشمنی تو بامن چیست ؟
 گفت : - عجب شما هستید ؟

لحظه ای رو بروی هم بسکوت خفقان آوری گذشت. سپس قلمش را بگوشه ای افکند و با آهنگ غضب آلودی گفت : - همین جا بمان
 و باشتاب از اطاق بیرون رفت . آنگاه اول خش خش در حمام شنیده شد و بعد صدای شرشر و فش فش آب بگوش رسید . لحظه ای بعد برگشته فریاد زد :
 - این بلائی است که تو هر شب بر من نازل می کنی . شبی نیست که تو باراه - انداختن این دستگاه لعنتی مرا از خواب بپرانی .

پس معلوم شد ریشه بغض و دلتنگی او و تنهات ناسازگاری ما در مدتی دراز این موضوع جزئی بوده . کم کم در گله گزاری از دوسو باز شد و گناهان بچگانه دوطرف آشکار گردید . چند دقیقه بعد ما با هم دوست صمیمی شدیم ...

از این قضیه ساده من پندی آموختم که پیوسته در زندگانی بکار می بندم .
 چند سال بعد اختلاف حسابی میان من و مالک خانه ام پیدا شد و مکاتبات تندی رد و بدل کردیم ، کم کم به نظر من چنان آمد که طرف آدمی نیست که بتوان دوستانه با او کنار آمد . ماهر گز یکدیگر را ندیده بودیم ، اما از لحن نامه ها او را شخصی سخت ، بی گذشت و متقلب می یافتم . در ذهن خویش او را مردی شکم کنده کردن کلفت ، باقیافه ای شوم و چشمانی حیلہ گر تصور کرده بودم . عزم جزم کردم که برای حل اختلاف به و کیلی مراجعه کنم . ناگاه به یاد واقعه براملی افتادم و ، بدون اینکه چندان امیدی به حل قضیه داشته باشم ، تصمیم گرفتم بروم این غول بی شاخ و دم را ببینم .

در هنگام ملاقات ، برعکس آنچه می‌اندیشیدم ، خود را با مرد ظریف عینکی ، رنگ‌پریده نرمی روبرو دیدم . در مدت نیم‌ساعت اختلافات مارفع شد و حساب واریز گردید . پیش از آن که او را ترك گویم چیزی گفت که مایه تعجب من شد :

- خوب شد شمارا دیدم ، وقتی خبر ورود شما را دادند واقعا تکان خوردم . پیش خود شمارا مردی گردن کلفت شکم‌گنده بدقیافه‌ای تصور می‌کردم .
من اضافه کردم : - لابد با چشمانی حیل‌گر ؟
گفت : - آری همین‌طور است .

نجات فطری او موجب شد که از این اعتراف خود شرم‌نده شود . چند لحظه بعد که از هم جدا شدیم ، دو مرد كوچك اندام و نرم خو که از اشتباه خود سرخ شده بودیم با کمال صمیمیت دست یکدیگر را فشردیم .
عجب این است که همه ما میل داریم دلتنگی‌های خود را با همه کس در میان گذاریم ، جز با آنکه موضوع بدو مربوط است . شاهد این مدعا خاطره ایست که من از زمان جنگ دارم .

درستاد کاری کردم ، زمانی دریافتم بعضی از امور که قاعده به عهده من محوّل است ، افسر مافوق انجام می‌دهد . با خود اندیشیدم : «معلوم می‌شود به لیاقت من اعتماد ندارند» . این پندار عقده و بارگرانی بردل من شده بود . احساس حقارت می‌کردم و این روش خلاف تربیت را با همه افسران وابسته به ستاد در میان گذاشته از وضع خود کله و شکایت می‌کردم . عزّت نفس خود را لکه دار می‌دیدم . تقاضا داشتم شغل دیگری به من رجوع شود تا از سر شکستگی آسوده شوم . این خبر به سرهنگ ، افسر مافوق ، رسید . حیرت زده گفت من خواستم ، چون کار او سنگین است ، با او کمکی شده باشد . اگر او میل دارد خودش همه کارها را انجام دهد ، چه بهتر از این ، مایه کمال خرسندی من خواهد شد .

خیالم آسوده شد و تمام کارهای مربوط به من محوّل گردید . اما باید با کمال شرمندگی اعتراف کنم که کمی بعد مجبور شدم به سرهنگ مراجعه کرده خواهم

کنم کہ چون کارم بسیار سنگین شدہ ، مانند سابق قسمتی از کارها را خود او انجام دہد .

در نہ مورد از دہ پیشامد ناہنجار کافست کہ بروید شخصی را کہ مایہ نگرانی خود می پندارید ببینید ، تا متوجہ شوید آنچنان کہ اورا حیوانی درندہ می پنداشتید . نیست و بدیہای او بہ آن اندازہ نیست کہ در ذہن خود تصور کردہ اید . ممکن است در یک مورد ہم قضیہ برخلاف این باشد . چنین موردی ہم برای من پیش آمدہ : وقتی در مؤسسہ ای کار می کردم ، احساس کردم کہ کار فرما نسبت بہ من حسن نظری ندارد و برای من ارزشی قائل نیست . بہ روش معمول خود برای روشن کردن قضیہ بہ ملاقات او رفتم . دریافتیم واقعاً ہمینطور است و بہیچوجہ ہم حاضر نیست از عقیدہ خود دست بردارد .

باور کنید ، حتی در چنین موردی ہم . باز پند فوق ارزش خود را از دست نمی دہد . زیرا شخص متوجہ می شود کہ با چہ نظر بہ او می نگرند و علت عدم رضایت چیست . اگر ممکن است خود را با دستگاہ متناسب می سازد و اگر خود را محق می داند و حریف را الجوج ، راہ دیگری در پیش می گیرد و در ہر حال از تشویش واضطراب بیرون می آید .

ملاحظات معدی

بہ خط و بہ تصحیح استاد محمد جعفر شیرازی گراور شدہ و

در آغاز سال ۱۳۴۷ چاپ می شود . ان شاء اللہ .

گرامت رعنا حسینی (شیراز) نسخه‌ای کهن از ترجمه تفسیر طبری

یکی از خانواده‌های بزرگ ایرانی که در افراشتن و شکوفایی تمدن ماسهم‌بزرگ‌نژادی دارند خانواده وصال است که نه تنها موجود صدها آثار هنری و ادبی هستند، بلکه سعی و همت آنها در حفظ آثار هنری و خطی هم مشکور است. این دقیقه را کسی دریابد که مجموعه جناب آقای دکتر نورانی وصال استاد دانشگاه پهلوی را دیده باشد، بحق اعجاب و تحسین هر بیننده‌ای را بر خواهد انگیخت و بی‌اختیار درود بر این خاندان دانشی نثار خواهد کرد.

یکی از آن نفایس که سالها مشتاق زیارتش بودم قسمت دوم جلد چهارم و قسمت اول جلد پنجم ترجمه تفسیر طبری بود که استاد شاکر در پروری کردند و ساعتی آنرا در اختیارم گذاشتند. بحق این نسخه یکی از نفیس‌ترین و قدیمی‌ترین کتابهای فارسی در جهان است و اوصالت آن چنان است که آقای یغمائی باید در تجدید چاپ ترجمه و تفسیر طبری این نسخه را متن اصلی قرار دهند.

باری، این نسخه نفیس با دلائلی که در ذیل ایراد خواهیم کرد از نیمه اول قرن ششم فراتر نمی‌رود بقطع بزرگ (۲۲ X ۳۳ سانتیمتر) با خط نسخ قدیم بسیار خوانا بدرشتی حروف ۳۰ پنت تا ۴۸ پنت چاپخانه نوشته شده هر صفحه‌اش دارای ۸ تا ۱۵ سطر است. کاغذ آن شکری ضخیم و شکننده و دارای تذهیب و سرلوحه‌های طلا اندازی شده بخط کوفی می‌باشد، و در حاشیه تزییناتی و تزییناتی ترسیم شده. آغاز آن چنین است:

«گفت عزوجل: هلائی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئاً مذکوراً». گفت تا از کل آنجا افکنده بوز بجهل سال بکار نیامد بهیچ چیز، و چون جان با او جفت گشت آنکه مردم گشت بس گفتندی صاد آفریدن صورت مردم است، گروهی گفتند این صاد صفتی است از صفتها خدای عزوجل کار صادق است. و این قصه درازست و بسوره فاتحه الکتاب گفته آمد. بتمامی و بشرح و تفسیر و آن قدر اینجا بسنده است والحمد لله رب العالمین ...»

و انجام آن به آیات ۱۷۷ تا ۱۸۱ از سورة الشعرا و ترجمه‌های آنها ختم می‌شود، که بواقع برابر است با صفحات ۹۷۱ تا ۱۱۷۳ ترجمه و تفسیر طبری که به تصحیح و اهتمام حبیب یغمائی منتشر شده است.

اوراق این کتاب شریف در صحافی مشوش شده. اما قدمت کتاب را در اولین نظر جنس کاغذ و مرکب قهوه‌ای رنگ آن آشکار می‌سازد و سپس که به تحقیق بنگریم از رسم الخط کتاب در خواهیم یافت که برسم قدیم حروف «پ، چ، ژ» را بیک نقطه نوشته و کاف را بیک طره، ذال پارسی در تمام جا منقوط است، حرف «ی» مفرد و آخر را دو نقطه در زیر گذاشته، و غالب میم‌های مفرد را مرخم نوشته. کلمات «به، که، چه» را بدون «ه» و بکلمه بعد چسبانده، و از همه مهمتر دارای لغات و ترکیبات سره و باملای قدیم است. دقایق و اوصالت این نسخه آنگاه دانسته شود که مقایسه‌ای بین این نسخه و نسخه‌ای که بتصحیح حبیب یغمائی منتشر شده بعمل آید، بهمین جهت

من مقایسه‌ای باختصار بین صفحات ۱۰۶۶ تا ۱۰۶۸ چاپ حبیب یغمائی، و صفحات ۲۵۱ تا ۲۵۳ نسخه خطی کردم، که خود حسن ختامی است.

نسخه چاپی باهتمام حبیب یغمائی
نسخه خطی آقای دکتر نورانی وصال

تفسیر سورة الحج

ترجمه سورة الحج وقصه

واین سورة الحج مدینی است و بمدینه فرود آمده است و یاران بحبشه مانده بودند، هر آنک گریخته بودند از مکه و بحبشه شده بودند و آنجا مانده بودند تا خبر آمدن پیغامبر آمد کوی هجرت کرده و بمدینه آمد. آنگاه ملک ایشان را کسی کرد با کرامتها. و ملک حبشه خود بنهان بیغامبر گرویده بود بر مسلمانی مرد و پیغامبر بروی نماز کرد، و جبریل علیه السلام - حجاب برداشت تا پیامبر او را بدید مرده و بر تخت خوابیده، پس یاران را بگفت و بروی نماز کردند.

و اما این سورة الحج مدینی است، و بمدینه فرو آمده است بدان وقت که پیغامبر صلی الله علیه وسلم - هجرت کرده بود، و بمدینه آمده بود و یاران او هنوز برخی بحبشه بودند، از آنک خبر آمد که پیغامبر صلی الله علیه وسلم - هجرت کرد و بمدینه آمد. پس آنکه [۲۵۱] ملک حبشه ایشانرا کسب کرد با کرامتهای نیکو، و بمدینه فرستاد. و این ملک حبشه نجاشی بود، و ترسا بوزه بود، و از بنهان قوم خویش بیغامبر ما - علیه السلام - بگرویده بود، و بر مسلمانی بمرد. و پیغامبر ما - صلی الله علیه و آله و سلم - را و نماز کرد، و جبریل برده برداشت میان او و میان پیغامبر تا او را بدید بر تخت خوابیده، و یاران را بگفت و همه را و نماز کردند. و این علامتی بود از علامتهای نبوت، و معجزه‌ی بود از معجزاتهای او پیغامبر ما راضی الله علیه چنین نشانی بسیار بود هم از بیش آنک از مادر بزاد تا بحبشه تا بر نجاشی نماز کرد از بس وحی بود و از بس هجرت.

و اما سبب معجزه دیگر [۲۵۲] ملک عجم برویز بن هرمز پیغامبر صلی الله علیه وسلم - سوی او نامه فرستاد، و بدان نامه اندر نبشت: اسلم تسلیم من عذاب الله گفت: مسلمان شوم تا برهی و سلامت یابی از عذاب خدای عزوجل. و بر عنوان نامه نبشت: من محمد بن عبد الله رسول الله الی پرویز ملک العجم چون نامه‌ی پیغامبر بدور رسید بر عنوان نامد نگاه کرد، نام پیغامبر علیه السلام بیش از نام خویش دید نبشته برویز را از آن اندوه آمد و گفت: این مرد کیست کنام خویش بیش از نام من نبشته بر عنوان و آن نامه را بینداخت، و نامه‌ی نبشت سوی باذان ملک یمن، و

و اما پرویز بن هرمز را پیغامبر نامه کرد و گفت، اسلم تسلیم من عذاب الله. وی چون نامه بدید بر عنوان نگاه کرد بر عنوان نام پیغامبر از پیش بود و آن پرویز ازد گرسو. پرویز رازان اندوه آمد و گفت این کیست که نام خویش پیش از نام من کردست. پس نامه کرد سوی باذان ملک یمن، و گفت باید که این مرد را که بیشتر با اندر دعوی پیامبری می کند کس فرست تا او را سوی من آرند و تو خود او را بدست کسهای خود بفرست.

هَجَّ ذَٰلِكَ بَانَ لِلَّهِ هَوَالِي

آتش آتش خداوندی

فَهُ نَجِي الْمَوْتِ وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ

و زنده کند مرده را و او بر همه

شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ لِسَاعَةِ

چیزی تواناست و که رنجبر

نَبِيَّةٍ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ بَاعِدٌ

آمد بخاست نباشد شک اندازد و که خدای برافکنند

مَنْ فِي الْفُيُوتِ وَمِنَ النَّاسِ

کرمها اندر و از مردمان

مانند و اندک ازین موسی علیه السلام مناجاة رفت
و این قصه بی مناجات موسی علیه السلام دراز است و بسوز
البقره گفته آمد تا آیت فرو فرود آمد اندک تفسیر
این آیت کنزای گفت عزوجل و هر آنیک که
موسی ادرافزار افتاد لاهله املته ای آیت شد نارا
والسلم و باز گشتیم بقرآن



دورسول بفرستاد با آن نامه و گفت کس خویش
 را بفرست بنزدیک این مرد کبزمین یثرب
 است و دعوی بیغامبری همی کند [۲۵۳] و او
 را بنزدیک خویش آر و بدست کس خویش او
 را بنزدیک من فرست .

در پایان باید بگویم که برای من بسی مباحثات است که استاد ارجمند جناب آقای دکتر
 نورانی وصال اجازه فرمودند حجاب گمنامی را ازین اثر نفیس بردارم ، و من بدینوسیله از لطف
 ایشان سپاسگزاری می نمایم .

نگرگان - علی اصغر کشاورز

بکیشی آیند و بجیشی روند

گویند گاه رفتن خود سوی خانقاه
 او را گذر بدکه طبّاحی اوفتاد
 کیشی بمرغکان زد و از کیش بایزید
 دیدند این کرامت وی چونکه مردمان
 تا بر لباس خویش کند وصله شرف
 گردید بایزید پشیمان ز کار خود
 بند ازار خود بگشود و میان جمع
 یکتا نما نندگان همه و رفت هر که بود

روزی عبور کرد ز بازار ، بایزید
 در دکه چند مرغک بریان پخته دید
 هر مرغ گشت زنده و برجانی پدید
 هر کس برای کسب تبرک سویش دوید
 هر کو رسید قطعه از جامه اش درید
 چون گشته بود عجب و تکبر در او پدید
 شاشید رو بقبله و خلقی بر او شهید
 تا بایزید ماند در انجای که وحید

گفتا بدا بحال مرادی که مهرش

گردد روان بکیش و بجیشی رود مرید

یادی از دوران تحصیلی

در سال های ۱۳۰۵ - ۱۳۰۰ شمسی که محصلی مسکین در دارالمعلمین عالی مرکزی بودم ، مرحوم میرزا عبدالعظیم خان قریب معلم فارسی بود ، و محصلین را راهنمایی می فرمود که به سبک گلستان سعدی بنویسند !
وقتی این بیت را موضوع انشاء تعیین فرمود :
همت بلند دار که مردان روزگار از همت بلند بجائی رسیده اند
از نادانی ، و غرور جهالت و جوانی ، به تفنن ، به سبک گلستان داستانی
پرداختم که نتیجه ای برخلاف مقصود استاد می بخشید . اینک آن داستان را در مجله ایران شهر برلین یافتم (سال چهارم ، شماره مهرماه ۱۳۰۵ شمسی صفحه ۴۳۵) -
باتأسف و دریغ ، هم بدان عبارات نخستین نقل شد که یاد گاری از آن دوره است ، حکایت هائی دیگر نیز به همین نمط نوشته شده که بحمدالله مسوده هایش از میان رفته ، تنها یکی یا دوتا در مجله ارمنان چاپ شده است .

حکایت

اوان جوانی که در ری روز کارم به تحصیل می گذشت ، به سعادت مصاحبت
پیری کامل نائل شدم که سرد و گرم جهان چشیده بود و دست از صحبت جهانیان
کشیده .

ز دشمنان چه تمنّای دوستی ، زیرا

ز دوستان بجز از دشمنی نمی بینی

به مردمان چو نماندست مردمی ، آن به

بساط صحبت اغیار و یار برچینی

در ضمن سخنان دلپسند ، و نصایح سودمند بمناسبت حکایت کرد که اهل
سمرقندم ، و یکی از بزرگان آنجا را یگانه فرزند . در عنفوان شباب ، سودای
شهرت و نام و هوس جاه و مقام بر آنم داشت که عزم سفر کنم و ترك دیار و پدر
که گفته اند :

پای بر بخت خویشتن زده است آن که يك جای پای بند بود
 بایدهش زحمت سفر دیدن هر که میخواهد ارجمند بود
 مرد هرگز نترسد از سختی اگرش همتی بلند بود
 پدرم چون از راز مسافرت که آغاز مفارقت بود آگهی یافت به نصیحتم گفت:
 ای فرزند فریفته خیال خام و شیفته مقام و نام مشو که خدنگ راصدین شهرت
 بیشتر به سنگ آید و دامن مقصودشان کمتر به چنگ . مساعدت روزگار را با
 مجاهدت و موافقت تقدیر را با مقاومت جلب نتوان کرد . بسا کسان که دارای عزمی
 رزین بوزند و فکری متین، چون فلک به کامشان نگشته نامشان نمانده ، و آنان که
 نادر آسا تدبیرشان موافق تقدیر افتاده معدودند و مشمول النادر کالمعدوم . تشتت
 حواس را بر آسایش افکار و غربت را بر دیار اختیار مکن که حکما گفته اند :
 به امید سعادت مجهول ترك نعمت معلوم نتوان کرد .

برای وسعت کشور ، برای سطوت نام
 شنیدم آن که سفر خواست کرد شاه اپیر
 وزیر گفت که : « شاه شهان چه خواهد کرد
 از آن سپس که بلاد جهان کند تسخیر ؟ »
 بگفت شاه که « خواهیم زیست خرم و شاد . »
 « توان به خرمی اکنون بزیست » گفت وزیر .
 « چه مانع است که شادی کنی و خوش باشی
 که گفت ساده میخواه و که گفت باده مگیر ؟ »

شنیدم آن که نپذیرفت و رفت و گشت هلاک
 که خود موافق تدبیر او نبند تقدیر
 گفتم : ای پدر گردش آسمان را با اعمال فرزندان زمین ارتباطی نیست ،
 و قضا و قدر را با افکار ابناء بشر اصطکاکی نه .

به زرد چهره میفشان سرشك سرخ و مدان سیاه بختی خود از سپهر مینائی
 رسی به آرزوی خویشتن اگر داری امیدواری و جدیت و شکیبائی

بزرگان جهان تنها به نیروی عزم و توان از پستی به بلندی رسیده‌اند و از خواری به ارجمندی، تواریخ ملوک از مفاخر این گروه مشحون است، و تصانیف ارباب ادب از محاسن این صفت مملو، دانایان در تولید این حس تا حدی راه مبالغه پیموده‌اند که فرموده‌اند: «طاعت از دست نیاید گنهی باید کرد». یکی از حکمای ایتالیا گوید: «غضب و عذاب خداوند برای کسانی است که در دنیا نه در خور نفرین بوده‌اند، و نه شایسته آفرین!»

در مرتبه باید مرد چون چرخ برین باشد
 و دست نداد این قدر در زیر زمین باشد
 در مذهب من بدنام، بهتر بود از گمنام
 جبریل امین ار نیست شیطان لعین باشد
 بالجمله چون مفتون خیال خود بودم و منکر بخت و اقبال، پند کار آزموده پدر را نشنیدم و پس از چندین سال سختی و بدبختی دیدم آنچه موینی .
 آزمودم به سالیان دراز آزمود آنچه شاعر شیراز:
 «بخت و دولت به کاردانی نیست جز بتأیید آسمانی نیست»
 «اوفتاده است در جهان بسیار بی تمیز ارجمند و عاقل خوار»
 ای بسا تند فهم دانشمند که به پستی فتد ز جاه بلند
 وی بسا بی شعور بی سرو پای به بلندی ز پستی آرد جای

کتاب

شبی در بین کاغذ ها و اوراق
چو من از چشم دوران اوفتاده
شده هنگامه زیبائیش طی
در خود بر رخ خواننده بسته
ز بس افتاده اندر دست صحاف
چو محنت دیده بر سر خاک دارد
چو بهر خواندن از هم کردمش باز
بهم یکباره او را در نوشتم
چو آن سان بیوفائی دید از من
مرا در گوش هوش آن یارجانی
بدی با من مکن اینگونه ایدوست
اگر باشیم ما از هم گریزان
اگر باشیم ما از یکدگر دور
چه خواهم بود پشت بهتر از این؟
هنر را نیست خواهان جز هنرور
تو حق داری اگر خوارم شماری
مرا هم بود روزی عزوجاهی
شدم يك عمر بهر هر نوآموز
تنم بی روح بود و روح پرور
همی رفتند گرد از چهرم آنها
مرا دوران تعلیم تو فرسود
مپندار از نوى بی جا گذشتیم
از آن روزی که با ما یار گشتی
خبر دادیمت از هر چون و چندی
برو در مابین دیگر بخواری

کتابی دیدم اندر کهنگی طاق
به کنج طاق نسیان اوفتاده
نشسته گرد زشتی بر رخ وی
خود اندر کنج تنهائی نشسته
نه از لامش نشان مانده نه از کاف
چو عاشق سینه‌ای صد چاک دارد
نه پایانی در آن دیدم نه آغاز
کنار افکندم و زو در گذشتم
بسی درهم شد و رنجید از من
بگفتا با زبان بی زبانی :
که با نیکان بدی کردن نه نیکوست
تو از دانا گریزی من ز نادان
من از ظلمت کنم دوری تو از نور
که دین قدری ندارد پیش بیدین
نداند قدر زر را غیر زرگر
که از جاه من آگاهی نداری
انیس و مونسى پشت و پناهی
چو آموزنده‌ای دانا و دلسوز
زبانم بی سخن اما سخنور
که گرد جهل میرفتم ز جانها
ز جسمم کاست تا بر جانت افزود
ترا کردیم نو خود کهنه گشتیم
چو ما گنجینه اسرار گشتی
شدی آگه ز هر پست و بلندی
که از ما داری اکنون هر چه داری

بشکر آنکه آخر گشتی استاد

میر استادی ماراهم از یاد

صادق نشأت



روزهای چارشنبه بامده‌ای از دوستان در جلسه‌ای ادبی صرف غذایی‌شود: احمد آرام، احمد راد، محیط طباطبائی، حاج مطهری، دکتر شهیدی، دکتر سیدعلی موسوی بهبهانی، صادق نشأت و گاهی هم دیگران.

روز ۲۵ بهمن ۱۳۴۶ علی‌الرسم اصحاب چارشنبه باهم بودیم. دوسه ساعت بعد از ظهر مجلس انس گسسته گشت و بتدریج هر کس پی کار خویشی شد.

روزنامه اطلاعات خبر داد که همان روز چارشنبه صادق نشأت در گذشته‌است، معلوم شد یکی دوساعت بعد از اجتماع دوستان این اتفاق افتاده است. ونحن اقرب الیه من جبل الوریث.

سید صادق نشأت عضو وزارت فرهنگ و آموزش بود. سال‌ها سرپرستی مدارس ایرانیان را در عراق داشت. از سال ۱۳۳۰ در دانشگاه قاهره زبان فارسی را تدریس می‌کرد و با همکاری دانشمندان مصری بعضی از آثار ادبی ایران را به عربی ترجمه می‌فرمود. (چون تاریخ بیهقی) چند سال پیش از مصر به ایران بازگشت و در دانشگاه بتدریس اشتغال جست. تألیفات او از فارسی و عربی مجلداتی است که غالباً بی‌چاپ رسیده.

مرحوم نشأت مردی کارگشته و جهان دیده و آزموده و قانع و خوش محضر و سازگار و بردبار بود. خانمی مهربان و دلسوز و فاضله داشت که بانو قمرخانم نشأت نویسنده مقالات «دوازده سال در قاهره» است. فرزندان تحصیل کرده و مؤدب برآورده که همه دانشمندان و برای جامعه مفیدند. عمرش هم به حد کمال رسید یعنی هفتاد و اند (هرچند ده پانزده سالی زود مرد). از همه این توفیق‌ها برتر مرگش را باید شمرد که ناگه و بی خبر و بی هیچ انتظارات اتفاق افتاد، نه برای معالجه بدین سوی و آن سوی دوید، و نه در بستر بیمارستان افتاد، و نه گرفتار دستورهای طبیبان شد، و نه رنج جانکاه عمل و بیهوشی را تحمل کرد..

خوشا آن که او مرد یکبارگی که کسی را نباشد به دو بار مرگ

خداوندش پیام‌رزا، گرچه آمرزیده‌است. بعد از مرگش هم جناب تیمسار آق‌اولی‌که خداوند تعالی سایه مبارکش را مستدام دارد در مزار طهیرالدوله مدفونش ساخت و مجلس ترحیمی مجلل در خانقاه صفی تشکیل فرمود که همه بزرگان و دانشمندان و استادان و شاگردان آن مرحوم در آن مجلس حضور یافتند و فاتحه خواندند. اللهم اجعل عواقب امورنا خیراً.

د کتر مهدی بیانی



د کتر مهدی بیانی استاد دانشگاه طهران بود و رئیس کتابخانه سلطنتی . وی سابقاً عضویت وزارت فرهنگ و سالها ریاست کتابخانه ملی را داشت . در کتاب شناسی و خط شناسی بتدریج مهارت تمام یافته بود و در این زمینه مشارالیه بالبنان . خودش هم روشن و خوانا می نوشت . د کتر بیانی از رجال ادب خود ساخته موقع شناس موفقی بود . از نظر مادی و مالی کامیابی داشت ، و در مأموریت های دولتی بیشتر ممالک ارجمند دنیا را سیر و سیاحت کرد . تالیفاتی هم که از او بیادگار مانده در حد خود با ارزش است و مورد استفاده .

د کتر مهدی بیانی در سال ۱۳۲۶ هجری متولد شده ، و چون وفات وی در سال ۱۳۸۷ هجری اتفاق افتاد در حدود شصت سال شمس عمر کرده است . عمری نسبتاً کوتاه و پر محصول . چون در فن خود ممارست و تجربت یافته بود ، و از نظر اخلاقی هم در تزکیه خویش اهتمام داشت دریغ بود که باین زودی بمیرد .

در سال های اخیر به مناسبت مقابله فرم های مطبوعی ترجمه و تفسیر طبری با نسخه اصلی ، هفته ای یکی در روز در کتابخانه سلطنتی در خدمتش بودم و آنسی بیش با هم داشتیم . نمیدانم بچه مناسبت من بنده حبیب بهمانی را « مرشد » خطاط می فرمود ا در دو سال اخیر د کتر بیانی علیل شده بود و از بیماری قلبی رنج می برد ، اما به مرضی دیگر جان سپرد . رحمة الله علیه .

سرور خان گویا اعتمادی از بزرگان ادبا و دانشمندان افغانستان و از دلدادگان زبان دری بود .

از استادان بزرگ متقدم و متأخر اشعار بسیار از برداشت که همواره به موقع و به مناسبت می خواند و شنوندگان را محظوظ می فرمود . بارها به ایران آمده بود و با همه شاعران و ادیبان معاصر دوستی داشت .

در مجله یغما تصویر و آثار او بارها بچاپ رسیده ؛ مشاعره او با مرحوم ادیب السلطنه سمیع ، قطعه استاد مینوی در ستایش او ، و اشعار گلچین معانی در مرگ او از آن جمله است .

وفات گویا در دی ماه ۱۳۴۶ در کابل اتفاق افتاد تقریباً در هفتاد سالگی . رحمة الله علیه .



مهندس اجتماعی



مهندس حبیب‌الله اجتماعی متخصص در رشته برق و روشنایی بود، و در کارخانه‌های قند: شاه‌زند، ورامین، مرودشت، آبکوه مشهد، کرمانشاه، و در سال اخیر در کارخانه قند تربت حیدری خدمت می‌کرد. مهندس اجتماعی زبان آلمانی را به‌جای خوب می‌دانست که مهندسین آلمانی را به حیرت می‌افکند. مردی بود نجیب و مهربان و باارزش، و بسیار حریف بود که در سن پنجاه و چند سالگی از جهان برود.

مهندس اجتماعی عمه‌زاده و شوهر خواهر، و نیز برتر از همه دوست و رفیق مهربان من بنده حبیب یغمائی بود و مرگ وی به بیماری ناگوار سرطان سخت موجب تأثر گشت (۸ آذر ۱۳۴۶). سید ضیاءالدین آل‌داود رئیس دفتر رمز و محرمانه وزارت آموزش داماد اوست، و کمال اجتماعی عضو بنیاد پهلوی که در فنون ادبی و مطبوعات استاد و سلیقه‌ای بسزا دارد فرزند او. این ابیات از کمال اجتماعی است در ثناء پدرش:

بر مزار پدرم

چون خزان و ماه آذر می‌شود	جان مسکینم در آذر می‌شود
برگها از شاخ می‌ریزد به خاک	گل به دست باد پر پر می‌شود
باز ما را در غم مرگ پدر	خون به دامان، خاک بر سرمی‌شود
آدمی را، هر که باشد، عاقبت	خشت بالین، خاک بستمی‌شود
گرچه دامن روح پاکش در بهشت	یار یاران پیمبر می‌شود
بی «حبیب اجتماعی» جان ما	کی دگر با شوق همبر می‌شود

سال مرگش را سرش از غیب گفت:

«همدم ساقی کوثر می‌شود»

برای کتاب خوانان و کتاب جویان :

داستان فریدون از شاهنامه فردوسی

۱۲۰ صفحه - بقطع خشتی - مصور

باهتمام آقای پورداد

ناشر : شرکت های عامل نفت ایران

-۲-

صفحه ۶۲ - در شماره پیش این بیت از آن کتاب نقل شد :

چو بکشد لب هر دو بشتافتند ببازار آهنگران تاختند

و گفتیم که هر شاگرد مدرسه ای که اندک معلومات و اندک ذوقی داشته باشد می داند که شتافتن با تاختن قافیه نمی شود .

و اما موضوع سخن این است که فریدون دو برادر بزرگتر از خود داشت « کیانوش » و « پرمایه » ، وقتی که رزم ضحاک را کمر بست ، به این دو برادر فرمان داد که آهنگران را بدرگاه آورند . به محض این که لب گشود آن دو برادر ببازار آهنگران بشتاب روی آوردند [تافتن : گرائیدن ، پیچیدن .] و بزرگان و نامجویان این پیشه را حاضر کردند ، آنگاه فریدون خود نقشه ای ترسیم کرد که بر طبق آن نقشه ، گریزی که سرش همانند سر گاو میش باشد برایش بسازند .

مطلب را از فردوسی بشنوید و لذت ببرید :

از او ، هر دو آزاده مهتر بسال
دگر نام « پرمایه » شادکام
که خرم زبید ای دلیران وشاد ..
یکی گرز سازند مارا گران
ببازار آهنگران تافتند
بسوی فریدون نهادند روی
وزان گرز پیکر برایشان نمود
همیدون هسان سر گاو میش
.....

برادر دو بودش دو فرخ همال
یکی بود از ایشان « کیانوش » نام
فریدون برایشان سخن برگشاد
بیارید داننده آهنگران
چو بکشد لب هر دو بشتافتند
از آن پیشه هر کس که بد نامجوی
جهان جوی پرگار بگرفت زود
نکاری نگارید بر خاک پیش
بدان دست بردند آهنگران

کلماتی که با حروف درشت تر نموده شده در کتاب جناب پورداد با شتابه نقل شده ، هر کس علاقه دارد مقایسه را به شاهنامه های معتبر رجوع فرماید . در اینجا تنها منظور اختلاف قافیه بشتافتند و تاختند است که گناهی است نا بخشودنی در پیشگاه اهل ادب .

این نکته را بجا می داند یاد کند که در نسخه های چاپی غیر معتبر این بیت بوجهی دیگر نقل شده ، وای کاش آقای پورداد آن وجه را انتخاب می فرمودند ،

چو بکشد لب هر دو برخاستند ببازار آهنگران تاختند

صفحه ۶۴ - فریدون رزم ضحاک را سپاه می آراید :

فریدون بخورشید بربرد سر کمر تنگ بستش بخون پدر
برون رفت خرم به خرداد روز به نیک اختر و فال گیتی فروز
چوازدشت نزدیک شهر آمدند کزان شهر جوینده بهر آمدند
فاعل «آمدند» کی است ؟ مطلب مسخ و مشوش شده برای حذف يك بیت .
فردوسی چنین فرموده است :

برون رفت خرم به خرداد روز به نیک اختر و فال گیتی فروز
سپاه انجمن شد بدرگاه او به ماه اندر آمد سرگاه او
چوازدشت نزدیک شهر آمدند از آن شهر جوینده بهر آمدند
با این پیوند بجا فاعل «آمدند» فریدون است و سپاه او، بصورت جمع .

صفحه ۶۴ - در ورود فریدون به شهر :

زيك ميل کرد آفریدون نگاه یکی کاخ دید اندر آن شهر شاه
باسب اندر آمد بکاخ بزرگ جهان ناسپرده جوان سترگ
این کاخ بزرگ از کی بود ؟ و چرا فریدون باسب اندران شد ؟ بواسطه حذف دو بیت
بسیار عالی پیوند مطلب گسیخته است . فردوسی فرماید :

ز يك ميل کرد آفریدون نگاه یکی کاخ دید اندر آن شهر شاه
که ایوانش برتر ز کیوان نمود تو گفתי ستاره بخواهد پسود
بدانست کان خانه ازدهاست که جای بزرگی و جای بهاست
و آنگاه ، باسب اندر آمد

صفحه ۶۴ - فریدون وقتی به شبستان ضحاک درمی شود :

پس آن دختران جهاندار جم بنرگس گل سرخ را داده نم
وجه صحیح برطبق نسخ دقیق و سلیم اینست :
پس آن دختران جهاندار جم ز نرگس گل سرخ را داده نم
یعنی از چشم بر چهره اشک افشاندند و به تعبیری شاعرانه از گل نرگس گل سرخ را
آبیاری کردند .

صفحه ۶۸ - در پادشاهی فریدون این ابیات حکمت آموز که برنامه کشورمداری است

جای جای حذف شده و بسیار جای افسوس است :

زمانه بی اندوه گشت از بدی گرفتند هر کس ره ایزدی ...
جهان چون بر او برنماید ای پسر تو نیز آزمیرست و آنده مخور ..
وزان پس جهان دیدگان سوی شاه ز هر گوشه ای بر گرفتند راه
همه زر و گوهر بر آمیختند به تاج سپهد فرو ریختند
همان مهتران از همه کشورش بدان خرمی صف زده بر درش
همه دست برداشته باسمان همی خواندندش به نیکی گمان
که جاوید بادا چنین شهریار برومند بادا چنین روزگار

وزان پس فریدون بگرد جهان بگردید و دید آشکار و نهان
هران چیز کز راه بیداد دید هر آن بوم و بر کان نه آباد دید
به نیکی بیست از همه دست بد چنانک از ره هوشمندان سزد...

صفحه ۷۲ - فریدون جندل را به یمن می‌فرستد که سه دختر پادشاه یمن را برای سه پسرش خواستگاری کند. جندل بحضور پادشاه یمن می‌رود و پیغام فریدون را می‌گزارد:

پیامش چو بشنید شاه یمن بیژمرد چون آب‌گنده سمن ...
فرستاده شاه را پیش خواند فراوان سخن را بخوبی براند

چنان‌که توجه می‌شود میان این دوبیت مطلقاً ارتباط نیست. شاه یمن از پیغام فریدون پشیمانه می‌شود و بی‌فاصله فرستاده شاه را که هنوز مجلس را ترک نکرده پیش می‌خواند و بخوبی سخن می‌راند! کوسه و ریش یهن ...

در شاهنامه فردوسی میان این دوبیت بیست و هشت بیت فاصله است که شاه یمن در جلسه اول پشیمانه و ناراحت شد و جندل را رخصت انصراف داد و ازان پس که با وزیرانش مشورت کرد روز دیگر فرستاده شاه را پیش خواند و با او بخوبی سخن راند ...

باری، موضوع چندان مشوش و بی ارتباط است که بی انتخاب اشعاری دیگر پیوندپذیر نیست. (رجوع فرمائید به شاهنامه چاپ شوروی جلد اول صفحه ۸۴)

صفحه ۷۳ - فریدون پسران خود را پیش پادشاه یمن می‌فرستد، اما اندرز فریدون به پسران که مشتمل بر ابیات بسیار عالی در تربیت شاهزادگان است حذف شده است:

کنون تان بیاید بر او شدن ز هر بیش و کم رای فرخ زدن
سراینده باشید و بسیار هوش بگفتار او بر نهاده دو گوش
بخوبی سخن‌هاش پاسخ دهید چو پرسد سخن رای فرخ نهید
از ایرا که پرورده پادشا نباید که باشد بجز پارسا
زبان راستی را بیاراسته خرد چیره‌کرده ابر خواسته ...

صفحه ۷۴ - نخستین سلم اندرون بنگرید همه روم و خاور مر او را سزید
مطابق نسخه‌های اصیل و ذوق سلیم، نخستین به سلم اندرون بنگرید
نخستین به سلم اندرون بنگرید همه روم و خاور مر او را سزید

صفحه ۷۶: همداستانی سلم و تور:

نشاید درنگ اندرین کار هیچ کجا آید آسایش اندر بسیج
وجه صحیح مصراع دوم: «که خوار آید آسایش اندر بسیج» یعنی آرام و آسایش را در عزم و آهنگ باید خوار شمرد...

صفحه ۷۶ - سلم و تور به فریدون نامه می‌نویسند و پیغام می‌فرستند و از این‌که ایرج را بر آنان ترجیح نهاده شکوه دارند:

برفت این برادر ز روم آن زچین بزرهر اندر آمیخته انگبین
گزیدند پس موبدی تیز ویر سخن‌گوی و بنیا دل و یاد گیر

ز بیگانه پر دخت کردند جای
سگالش گرفتند هر گونه رای ...
فرستاده را گفت ره در نورد
نباید که یابد ترا باد و گرد
اگر می بینید که افعال جمع «گزیدند»، «پردخت کردند»، «سگالش گرفتند»،
ناگهان بصورت مفرد درمی آید و «گفت» می شود، نعوذ بالله اشتباه از فردوسی نیست، اومی فرماید
چون برادران در نوشتن نامه و دادن پیغام همداستان شدند، سلم، فقط سلم، با فرستاده سخن
گفت. مصحح کتاب با حذف يك بيت مطلب شاهنامه را مسخ و مشوش، و خوانندگان را سرگردان
کرده است. فردوسی می فرماید:

گزیدند پس موبدی تیز ویر
سگالش گرفتند هر گونه رای
ز بیگانه پر دخت کردند جای
ز شرم پدر دیدگان را بشت
سخن، سلم، پیوند کرد از نخست
نباید که یابد ترا باد و گرد
فرستاده را گفت ره در نورد

صفحه ۷۶ - سلم و توره فریدون می نویسند: (از نسخه پورداود)

سه فرزند بودت خردمند و گرد
در نسخه مهل و در دیگر نسخه های معتبر چنین است:
سه فرزند بودت خردمند و گرد
بزرگ آمده نیز پیدا ز خرد
نه مازاو به مام و پدر کمتریم
که بر تخت شاهی نه اندر خوریم
ندیدی هنر با یکی بیشتر
کجا دیگری زو فرو برد سر
یکی را دم ازدها ساختی
ایا دادگر شهریار زمین
براین داد هرگز مباد آفرین!

در شاهنامه چاپ شوروی جلد اول صفحه ۹۴ این بیت چنین ضبط شده:

سه فرزند بودت خردمند و گرد
استاد مجتبی مینوی در کتاب «فردوسی و شعر او» این وجه را انتخاب فرموده، و من بنده
حبیب یغمائی تعبیر نخست را لطیف تر می یابم زیرا برای نتیجه ای که شاعر می خواهد بگیرد
مقدمه کامل تر است. فردوسی می گوید: سه فرزند خردمند و پهلوان داشتی. اولاً بزرگتر از
کوچکتر معلوم بود. ثانیاً از پدر و مادر برابر بودند. ثالثاً از هنرمندی یکی را بر دیگری
نبود، با این مقدمات چگونه کوچکتر را بر بزرگتر رجحان نهادی؟ اما در نسخه چاپ شوروی
این مقدمات تمام نیست در مصراع اول می گوید سه فرزند خردمند و پهلوان داشتی و در مصراع
دوم می گوید بزرگتر را تیره رای دانستی و کوچکتر را بیدار دل شمردی، کوئی اشعار بعدی
زاید است و مطلب در همین يك بيت تمام می شود.

به هر حال این هر دو وجه درست است و با معنی است.

آنچه مایه تأسف بسیار است این است که مصحح داستان فریدون هیچ يك از این نسخه ها را
ندیده، و اگر دیده نخوانده، و اگر خوانده نفهمیده، و مصراع غلط اندر غلط و بی معنی چون،
بزرگ آمدت تیره پیدا ز خرد بنام فردوسی قالب زده است. بیچاره فردوسی!
بقیه دارد

خیامی نامه

در تجزیه و تحلیل آثار علمی و ادبی حکیم خیام

تألیف استاد جلال الدین همایی

از سلسله انتشارات انجمن آثار ملی (۵۵)

نامه سید محمد علی جمالزاده - ژنو - ۴۰ بهمن ۱۳۴۶

در باره این کتاب ارجمند استاد جلیل جمالزاده نامه‌ای خصوصی بانجمن آثار ملی مرقوم داشته است که چون از هر جهت تمام و کامل و از هر گونه توضیحی بی‌نیازی بخشیده است - با امتنان از حسن توجه اولیای انجمن آثار ملی - عیناً چاپ می‌شود ، همان گونه که جناب جمالزاده تصریح فرموده دریافت مطالب این کتاب برای آنان که مایه کافی ندارند دشوار است و اگر دیگر مایه و روان نیز در این باره انتقاد فرمایند با امتنان چاپ می‌شود . مجله یغما

حضور حضرت آقای تیمسار سپهبد آقاوولی

رئیس محترم هیئت مدیره انجمن آثار ملی مدظله العالی مشرف

با سلام و دعای خالصانه بعرض عالی میرساند که نامه شماره ۱۰۹۸-۴۶/۸/۲۵ و یک جلد کتاب « خیامی نامه » عز وصول بخشید و موجب نهایت سپاسگزاری گردید . فهم چنین کتابی از عهده چون من آدم کم‌سوادی خارج است و هر چند حضرت استادی آقای جلال الدین همایی در ضمن گفتار نخستین خود فرموده اند که :

« روی سخنم با طالبان مبتدی است » و من نیز بدون شکسته نفسی خود را از آن زمره میدانم باز از فهمیدن بسیاری از مطالب کتاب عاجزم و سعی خواهم داشت که در پرتو دلالت و ارشاد غیاثی استاد مسلمی چون حضرت آقای همایی بلکه خوشه مختصری از این خرم معرفت بدست آورم . فعلاً همینقدر است که در باره ترجمه آثار یونانی عبری در صفحات ۱۹ و ۲۰ مطالب بسیار ذی‌قیمتی پیدا کردم و پس از آنکه مدتها در جستجو بودم که بدانم مترجمین قدیمی که آثار حکما و علمای یونان را بزبان سریانی و از سریانی عبری و گاهی از عربی بفارسی ترجمه می‌کرده‌اند با آنکه آن همه اصطلاحات علمی و حکمی و فنی که علما و حکمای یونان استعمال می‌کردند و لابد قسمتی از آنها ساخته و پرداخته خود آنها بود در زبان سریانی بی‌جه طرز و اسلوبی بترجمه میرسید و آیا اساساً مترجمین آسیای صغیر و صفحات جنوبی آن که کم‌کم بزبان عربی تکلم مینمودند آن اصطلاحات و تعابیر را درست می‌فهمیدند یا مانند بعضی از مترجمین امروزی خودمان درست نفهمیده لفظ دیگری بزبان خودشان در مقابل آن می‌گذاشتند و رد میشدند و خوشدل بودند که آثار گرانبهای یونانی را ترجمه کرده‌اند. بدتر از همه آنکه بعدها مترجمین دیگری آن ترجمه‌های سریانی را عبری و بعداً باز از عربی بفارسی هم

در میآوردند و خدا میداند چه شرب الیهودی حاصل میکردید که گرتوبینی شناسیش باز و در این صورت بدیهی است که همچنانکه حضرت آقای همایی بیان و توضیح فرموده اند کارخانه‌ای تازه، بکار میافتاد. امروز هم تا کسی یونانی قدیم را خوب نداند و با زمان علمی و حکمی و فنی یونان آن زمان آشنائی کافی نداشته باشد (بقتدیر آنکه متون اصلی را هم بدست بیاورد و خود کارآسانی نیست و چنانکه میدانیم مقداری از آنها دیگر بدست نمیآید) نمیتواند درست تشخیص بدهد که ترجمه‌های سریانی و عربی و فارسی تا بچه اندازه درست و تا چه حدودی غلط و نادرست است و من دلم برای اشخاصی مانند ابوعلی سینا میسوزد که عطش شدید علم و معرفت را داشته و با ترجمه‌هایی سروکار میداشته است که بقول حضرت آقای همایی «گنگ و مبهم و مغلوط و نارسا» بوده است.

چندی پیش (تقریباً دو سال پیش) کتابی بدستم افتاد بزبان آلمانی درباره ترجمه کتابهای یونانی در قدیم بزبانهای عربی و چند بار بدوستان محترم که افتخار ملاقات برایم حاصل میکرد پیشنهاد نمودم که آن کتاب را بفارسی ترجمه نمایند. اکنون نیز اگر لازم باشد حاضریم با کمال منت و رغبت آن کتاب را در میان امواج بی ترتیب کتابخانه‌ام پیدا کرده برای ترجمه ارسال خدمت بدارم. من کاملاً با حضرت استادی آقای همایی همعقیده‌ام که «قسمتی از مشکلات و مسائل لاینحل و مصطلحات خالی از تناسب که در علوم عقلی مخصوصاً فلسفه باقی مانده یادگار همان ترجمه‌های نارسای منشوش اول است که مفهوم لفظی عرفی آنها موجب انحراف اذهان فلاسفه و متفکران (۱) اسلامی شده و هر قدر خواسته‌اند آنرا با موازین عقلی تطبیق کنند درست در نیامده است. چنانکه در همین اوقات اخیر در ضمن یکی از مقالاتم که اکنون نمیدانم در کجا بچاپ رسید تذکر داده‌ام. بخاطر دارم که حضرت آقای محمد علی فروغی فرموده بودند که برای فهمیدن بعضی از مقالات فلسفی که در این اواخر جوانان ما از زبانهای فرنگی ترجمه میکنند مجبور میشوم متن فرنگی آنرا بدست بیاورم تا از ترجمه فارسی چیزی دستگیرم بشود. و مسلم است جوانی که تحصیل علم فلسفه نکرده (یا بقدر کافی نکرده است) و چه بسا فارسی و عربی را هم درست نمیداند و با اصطلاحات فلسفی آشنائی ندارد (هم اصطلاحات قدیمی و هم اصطلاحاتی که هر روز فیلسوفهای جدید وضع و استعمال مینمایند و چه بسا سابقه هم ندارد و شاید حتی در کتابهای لغت فلسفی هم پیدا نشود) مقالات فلسفی را (و هکذا علمی و فنی و حتی اجتماعی) بچه طرزی بفارسی ترجمه خواهد کرد. من شخصاً گاهی اتفاق افتاده که از جوان ایرانی که مقاله یا کتابی را بفارسی ترجمه کرده است معنی بعضی عبارت‌ها را

(۱) متفکران در واقع ترجمه کلمه فرانسوی «penseur» است در صورتیکه در فارسی معمولی آدم متفکر معنی دیگری را میرساند و نمیدانم آیا در کتابهای قدیمی کلمه «متفکر» بمعنی صاحب فکر و ارباب اندیشه که کارشان فکر و تحقیق و تعمق است آمده است یا نه و البته حضرت استادی آقای همایی معنی «penseur» استعمال فرموده‌اند و لابد کاملاً درست است.

پرسیده‌ام و نمیدانسته است و اقرار نموده است که همچنان که خیال کرده که باید معنی داشته باشد ترجمه کرده است .

من در علم ریاضیات (مانند هر علم دیگری) کمیت بسیار لنگ است و لهذا اظهار نظر در باره کتاب «خیامی‌نامه» از جانب من فضولی محض خواهد بود ولی همینقدر است که میفهمم کتاب بسیار لازم و مفیدی تألیف یافته و شخص با صلاحیتی این امر خطیر را بعهد داده‌است و کتاب از طرف انجمن آثار ملی چنانکه شاید و باید بطرز بسیار مرغوب و ممتازی بچاپ رسیده است و از خداوند خواستارم که انجمن آثار ملی را در انجام این نوع کارهای خوب و دلپسند و مفید و آموزنده کاملاً موفق و مؤید بدارد .

چنانکه بر خاطر محترم پوشیده نیست يك تن از دانشمندان ما حضرت آقای میرمهدی بدیع که تألیفاتی بزبان فرانسوی دارند و جلد اول کتاب تحقیقی ایشان که «یونانیان و بربرها» عنوان دارد بترجمه فارسی دانشمند محترم آقای احمد آرام انتشار یافته و جلد دوم نیز بزودی در طهران انتشار خواهد یافت در باره مناسبات و روابط علمی ایران قدیم با یونان قدیم تحقیقات و مطالعات بسیار دارند و البته اگر مقرر بفرمائید که يك نسخه از کتاب «خیامی‌نامه» برای ایشان فرستاده شود بسیار بجا خواهد بود .

ای کاش يك نفر از اساتید ریاضی‌دان ، مقاله مفصلی بزبان فرانسه و انگلیسی درباره کتاب «خیامی‌نامه» تهیه مینمود تا در مجله‌های علمی فرنگستان بچاپ میرسید و معرف زحمات و تحقیقات قابل ستایش حضرت استادی آقای جلال الدین همایی دامت افاضه میگردد .
با تقدیم احترامات فائمه

سید محمد علی جمالزاده

توضیح و تصحیح

بیتی که جناب گلچین معانی در مقاله بسیار مفید خود راجع به قرآن خطی قرن چهارم نقل کرده‌اند و آن را به لهجه رازی دانسته‌اند بنظر می‌رسد که از اشعار هجائی است و معلوم نیست که مربوط به کدام خطه از قلمرو زبان دری است . اظهار آن است که آن را از لهجه‌های خراسان بدانیم . بهر حال بنده مصراع دوم را که ایشان نخوانده‌اند چنین خوانده‌ام و تصور می‌کنم درست باشد . «ایزدش بدهد مرگ بتاسه»

تاسه در لغت بمعنی درد و تپش است (فرخ‌نامه ، چاپ این بنده ص ۳۲۲) ایرج افشار

در همین مقاله ، سطر دهم صفحه ۵۹۰ شماره بهمن چنین است : تصحیح فرمایند :
وقفی ابوالبركات بوسيلة ابوعلی بن حسوله . . .

پایان سال بیستم

بیست سال تمام مجله یغما بی انقطاع انتشار یافت. ما را بسخت جانی خود این گمان نبود. بارنج و سختی که در این مدت مدید متحمل شد، به هر کار که دست می یازید شاید نتیجه معنوی آن بیش بود. مثلاً اگر در نظم داستانی تا تاریخی اهتمام می ورزید شاید یادگاری ارجمندتر می بود.

آلودگی های زندگی و دوندگی ها، و غرض ورزی های تنگ چشمان، و گونه گون گرفتاری ها، دست بدست هم دادند و موجب شدند که استعداد طبیعی و مواهب الهی که از آن برخوردار می بود چنان که می باید بکار نیفتد و بهره نبخشد و جز دریغ و شرمندگی در پایان عمر چیزی بدست نماند.

جزازدوازه شماره مجله که در دوازه ماه سال ۱۳۴۶ انتشار یافت، کتابی بنام بیستمین سال مجله یغما نیز که معادل بادوشماره مجله بود چاپ و به مشترکین ارجمند اهدا شد، باین معنی که بارما از هر روی سنگین تر گشت.

اکنون پیاری خداوند متعال بیست و یکمین سال انتشار مجله آغاز می شود باین امید که مگر موجباتی فراهم آید تا این بار سنگین را از دوش ناتوان خود بیفکنیم و بر کتف دوستانی مستعدتر و داناتر و توانا تر بنهیم.

باتفاق دانشوران باانصاف، مجله یغما در این بیست سال در نگاهبانی ادب و فرهنگ اصیل فارسی متعهد خدماتی بسیار ارزنده بوده و این افتخار را نویسندگان و دانشمندی که نام مبارکش ازین بخش مجله است و شهرت ادبی جهانی دارند موجب بوده اند، خداوند تعالی همه آنان را برای ایران عزیز زنده نگاه دارد و از توفیق خدمت باز ندارد. سپاس ما از این بزرگان چندان است که گفتن نتوان.



بی جان نیست از مشترکین شریف درخواست کنیم که در پرداخت وجه اشتراك بی لطفی نکنند که این بی اعتنائی برای مجله ای مسکین و بی نوا سخت گران تمام می شود.

درود نوروزی

نویسندگان و کارکنان یغما در اورمزد فروردین ۱۳۴۷ به پیشگاه خوانندگان و خواهندگان و دوستان و دانشمندان دور و نزدیک درود بی کران خود را با زبان دل می گویند و تندرستی و کامیابی همگان را آرزو می کنند.

فهرست نویسندگان

و مندرجات مجلد یفما در سال ۱۳۴۶ شمسی

۳۱۸	در حاشیه کنگره بیست و هفتم خاورشناسی	۱	
۳۶۵	جنگ (بیاض) استاد حافظ		آیتی - عبدالحسین
۴۶۷	خط علمیرضا عباسی کنار دگا و خونی، افشار - دکتر محمود :	۲۱۳	شرح احوال خودش
۳۸۱	جهان نو		الف
	الین پلن نویسنده بلغاری :		ابتهاج - سایه :
	داستان	۴۳۷	گریه شبانه
	امیری فیروز کوهی - سید کریم :	۴۸۴	قصه دل
۱۸۲	تابستان عشق		ابوسعیدی - محمد صالح :
	اوحدی یکتا - مجید :	۱۱۳	لزوم هدفهای مشخص برای فرهنگ
۱۵۵	بمناسبت بیستمین سال انتشار یفما	۴۲۵ - ۴۷۰	هدفهای نه گانه فرهنگ
	ایزدپناه - حمید :		اجتماعی - کمال
۳۲۶	سنگ نوشته‌ای از لرستان	۱۹۹	فداکاری عجیب
			احمدی - احمد :
	ب		
	باستانی پاریزی - دکتر محمد ابراهیم :	۱۳۲	ایسلاند بسوی فردای بهتر
	جذر و مد سیاست و اقتصاد در امپراطوری صفویه	۲۶۱	آمریکا قبل از کریستف کلمب کشف شد
۶۲ - ۱۲۱ - ۱۷۳ - ۲۳۰ - ۳۵۱ - ۴۰۷		۳۷۴	مشکلات هند
۴۶۲ - ۵۹۴			اردو بادی - عبدالاحد :
۲۹۱	یادداشت‌هایی پراکنده از سفر شیراز	۱۵۷	سیاست در خدمت اجتماع
	بهار - ملک الشعراء :		اسلامی ندوشن - دکتر محمد علی :
۱۸۱	نامه‌ای از بهار به جمالزاده	۳۹۳ - ۵۶۱ - ۶۱۹	آزادی مجسمه
	بهزاد - یدالله :		اعتماد برومند - سیروس :
۵۳۹	من وما	۱۰۴	(برشوا)
	بهشتی - حسین		اعظم کریمی - خانم :
۴۸	پیکار بایبی سواد	۶۰۳	لعل خونین
			افشار - ایرج :
	پ		
	پژمان بختیاری - حسین :	۱۲	نامه
۷۴	پیامی به حبیب	۱۹۰	سنگ قبر برادر مؤلف کشف الاسرار
۱۵۱	بوزینه دختر خلیفه	۲۷۲	بیاض (جنگ) استاد حافظ

۱۲۹	۱۸۹	دختر زشت گدا	حربی - دکتر علی اصغر :
۴۳۷	۲۵۹	تهی پای رفتن به از کفش تنگ زن	پیری و دوربینی
۴۰۶	۳۴۶	پور حسینی - سید ابوالقاسم :	بیاد دکتر شادمان
۵۸۲	۴۷۹	دیداری بعد از یازده سال	فروغ بانو
۶۳۳	۸۷	پور حسینی - دکتر سید محمود :	ثنای سنا
۴۰۷	۲۱۶	بر سنگ مزار دلبندهم	صاحب نظر
۳۱۰	۴۲۴	لعبت شناگر	حق شناس - ع. م. :
		تقدیم به دکتر حمیدی شیرازی	درد دل
		پور رضا - محمود :	حقیقت - رفیع :
۴۰	۲۵۲	اسپانیا در فتح عرب	سنگسر
			حمیدی - مهندس عبدالوهاب :
			استنتاجی شکفت
۲۲۵			حمیدی - دکتر مهدی :
۴۰۲			ارزش واقعی شاعران و نویسندگان
			کنج
	۲۸۱		خ
			خلیلی - خلیل الله :
	۴۴۹-۵۰۵		یمکان و وثائق تاریخی درباره ناصر خسرو
۴۳۸-۴۷۲	۴۰۴		خوانساری - زین العابدین :
۵۵۰	۵۱۸		قلعه شکاک ایبانه نظنز
	۶۴۱		د
			دیر سیاقی - دکتر محمد :
۲۴۸			احمد اطعمه
۳۱۷	۲۸۷		بیم سجود
	۵۱۵		ر
			راد - احمد :
۵۴	۴۱		نسخه ای برای گوارا کردن زندگی
۸۶			صدسال عمر کنید با نشاط جوانی
۱۸۴			خواب دیدن از نظر علمی
۴۲۲			زخم چگونه التیام می پذیرد
۶۵۰	۳۷		درسی که آموختم
	۳۰۵		ریحان - یحیی :
۱۴۵			غزل
	۳۳۸		زرین کوب - دکتر عبدالحسین :
۵۷۴	۶۱۹		یادداشت ها
			ج
			جمالزاده - سید محمد علی :
			دو داستان همانند
			مطالبی درباره جینه پادشاهان قاجاریه
			جوان شیر - علی قلی :
			فتنه آسمانی
			ح
			حبیب اللهی (نوید) - ابوالقاسم :
			پاسخ نامه دخترم
			حاج میرزا حبیب الله مجتهد خراسانی
			حبیبی - استاد عبدالحی :
			تاریخچه نسخه های خطی افغانستان
			دنبور بیهقی

س	ف
سعادت نوری - حسین :	فرامرزی - حسن :
حاج میرزا آقاسی	۹۷ قلعه اخضر
روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه	فرزاد - مسعود :
رجال دوره قاجاریه	۱۲ نیستی نامه
سرقت جواهرات عباس میرزا	۱۳۹ فرمانفرمائی قاجار - اصغر :
سعیدی سیرجانی - علی اکبر :	۵۱۹-۶۴۲ انسان به انسان تعلق دارد
سیه چرده ای لاغر اندامکی	۶۰۴ بابای سیمون
سنجایی - دکتر کریم :	۱۴۶ فرودهنر :
نظری درباره مثلثات سعدی	۴ نامه ای به دوستی در تربیت فرزند
سیاسی - دکتر محمد :	۴ فروغی - ابوالحسن :
آتشکه خاموش	۴۷۸ سماورسازی در ایران
ش	فقیهی خوری - شیخ علی :
شاملو - دکتر محسن :	۲۰۴ صرف زبان خوری
نارسایی های زبان فارسی	فلسفی - نصرالله :
شریفی - محمد علی :	۱۳ غربت زدگی
طرب خانه عشق	۸۸ غزل
بی نیازی	۱۲۰
ص	۲۴۰ قربانی - ابوالقاسم :
صغیر - حسین :	۸ ابوالفضل هروی ریاضی دان و منجم ایرانی
میزان قناعت	قزوینی - محمد :
ض	۱۶۹ نامه ای به حبیب یغمائی
ضیائی - محمد صادق :	قو کاسیان - دکتر هراند :
سندی راجع به شورش بایان زنجان	۳۸۹ جنون الکلی
ط	ک
طاهری - شهاب :	کشاوری - علی اصغر :
ملا محمد ساروی	۶۵۸ آیندوروند
ع	کیوان مجتبی :
علی آبادی - دکتر محمد حسین :	۵۸۴ ثنائی سنا
نکته ها	کیوان - مصطفی :
	۳۱ شعر هجائی در زبان کردی
	۴۸۹ کردستان در تاریخ ایران

۵۴۰	چشمه علی دامغان نشأت - بانوقمر : دوازده سال در قاهره	۵۴۶	گلچین معانی - احمد :
۴۲ - ۸۹ - ۱۹۳ - ۲۴۱		۵۴۷	بیاد مرحوم سرور گویا اعتمادی
۳۰۱ - ۳۶۰ - ۴۱۹ - ۶۲۸	نهار تارلان - دکتر علی :	۵۸۹	حاج میرزا آقاسی و سلطان قاجار
۵۲۷	تاریخ تهنیت تاجگذاری وحید دستگردی - حسن :		قدیم ترین قرآن آستانه قدس
۱۴۸	شرح احوال خودش	۷۶	م
	ه	۵۴۲	متینی - دکتر جلال :
	همایی (سنا) - جلال الدین :		سخنی چند درباره کتابخانه ها
۴۵۹	دشمنان دین و دانش	۲۶	احتجاج
	ی	۹۵	محبوبی اردکانی - حسین :
	یغمائی - افسانه :		سومین کاروان معرفت
۲۷۴	پس از سکوت	۶۹	پایان نامه (تر) دکترای میرزا حسین
	یغمائی - اقبال :	۳۲۳	محبوب - دکتر محمد جعفر :
	گوشه ای از تاریخ فرهنگ جدیدما	۵۷	تریاک
۴۴۳ - ۴۸۵		۱۶۵	که داشتم دارم
	یغمائی - پروانه :		محیط طباطبائی - سید محمد :
۴۳۰	بمناسبت جشن تاجگذاری	۳۱۵	تحقیق لغوی
	یغمائی - حبیب :		تکلمه حوله
۱	بیستمین سال مجله یغما		سرور - حسین :
۱۰	دانشمندی عالیمقام	۸۳ - ۵۲۸	غمکین اصفهانی
۲۱۷	انجمن قلم		مهدوی دامغانی - دکتر احمد :
۲۳۸	برمزار بهار	۴۰۵	ماخذ ابیات عربی مرزبان نامه
۳۸۳	یادداشت های درباره «جشن هنر»		مینوی - مجتبی :
۶۰۶	نفرین بر فقر		معرفی چند کتاب
۶۱۰ - ۶۵۸	انتقاد کتاب	۳۲۴	ن
			نجاتی دامغانی - رحمت الله :
			قلعه کوه مهرنگار

فهرست تصاویر

۱۲	ایرج افشار
۲۵	حسین سعادت نوری
۴۰	مهندس عبدالوهاب حمیدی
۵۱	دکتر مظاهر مصفا
۵۴	امیر عباس هویدا
۷۶	دکتر جلال متینی
۱۰۴	برشوا (بترسبع)
۱۲۹	دکتر علی اصغر حریری
۱۴۷	ادیب نیشابوری - ایرج میرزا - محمد دانش بزرگ نیا
۱۹۲	سنگ قبر برادر مؤلف کشف الاسرار
۲۱۷	دکتر اقبال
۲۲۱	مرحوم مهابادی
۲۳۶	ضیافتی در دربار شاه سلیمان صفوی
۲۶۵	گروئلند
۲۶۸	الین پلن
۲۷۹	دکتر سید فخرالدین شادمان - تقی زاده
۲۴۱-۲۴۶	هنرمندان مصری
۳۱۲	تصویر هوایی سنگسر
۳۲۵	قلعه کوه مهرنگار دامغان
۳۲۷	سنگ نوشته‌ای از لرستان
۳۸۷	شهبانو فرح پهلوی
۴۶۷-۴۶۸-۴۶۹	خط علی رضا عباسی «کنار گاوخونی»
۵۴۱-۵۴۳	چشمه علی دامغان

وفیات معاصران

۶۵۶	صادق نشأت	۱۲۲	ابوالفضل مهابادی
۶۵۷	دکتر بیانی- سرور گویا	۲۷۹	دکتر سید فخرالدین شادمان
۶۵۸	مهندس اجتماعی	۲۰۷	حمید هاشمی

فهرست کتابهای معرفی شده

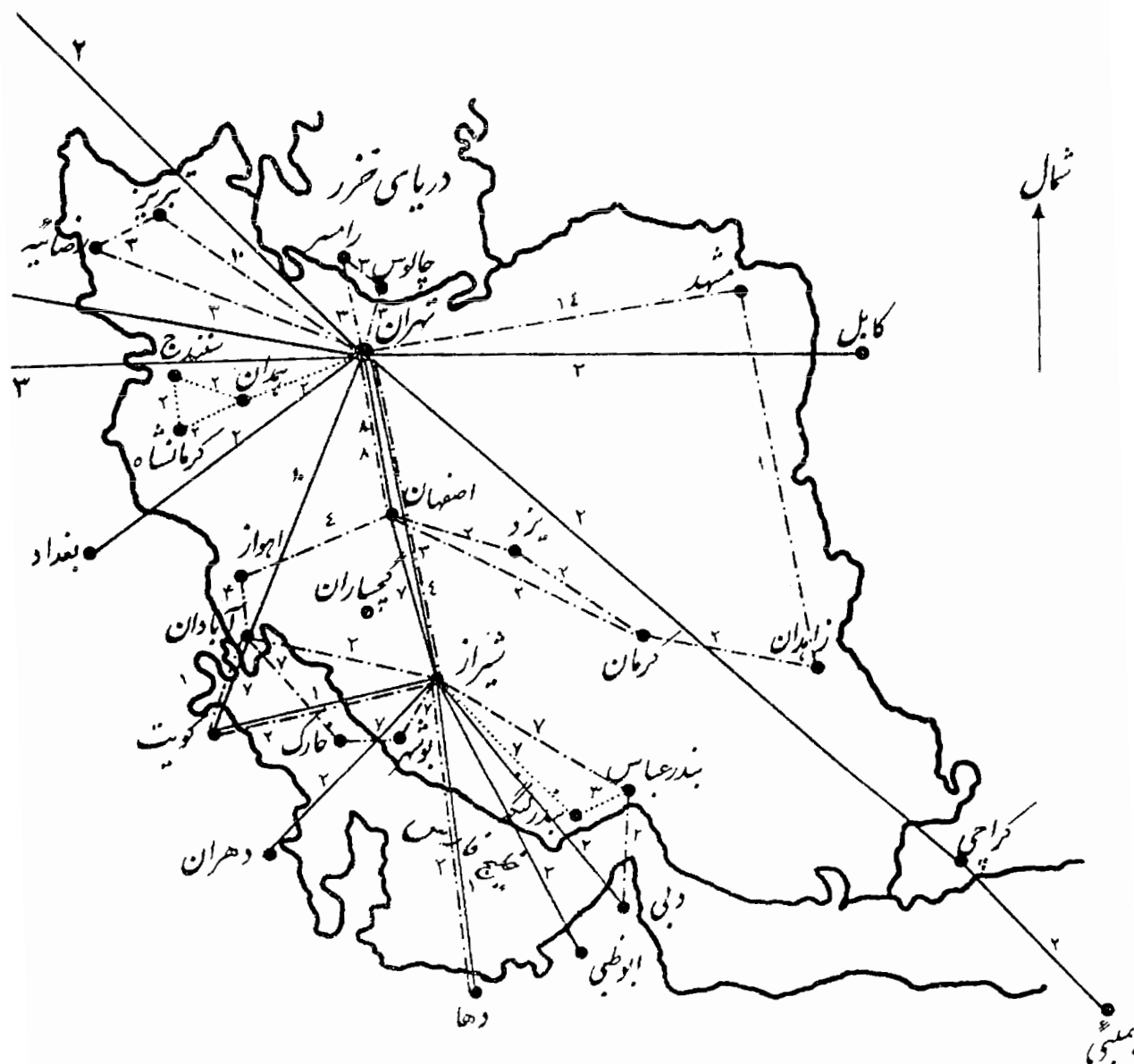
۵۳	نگارش دکتر پرویز خانلری استاد دانشگاه	شعر و هنر
۵۳	تألیف دکتر شیرین بیانی استاد دانشگاه	تاریخ آل جلایر
۵۴	از پاکستان	مجله هلال
۵۵	باهتمام انجوی شیرازی	دیوان حافظ
۵۵	نگارش ابراهیم موثق عاملی	تفسیر عاملی
۲۲۲	نگارش دکتر صدیق اعلم	یادگار عمر
۲۷۵	تألیف دکتر حسین کریمان از انتشارات انجمن آثار ملی	ری باستان
۴۹۶	تألیف پروفیسور نیلیپ ک. (چاپ لندن)	تاریخ عرب
۴۹۷	کتابخانه آستان قدس رضوی باهتمام احمد گلچین معانی	فهرست کتب خطی
۴۹۷	به تصحیح استاد جلال الدین همایی از انتشارات انجمن آثار ملی	خیامی نامه
۴۹۷	اثر منظوم شیخ شبستری بکوشش محمد علی صفیر	کنز الحقائق
۴۹۸	تهیه و تنظیم از دانشگاه پهلوی شیراز	از کورش تا پهلوی
۴۹۸	از انتشارات مجله سخن	تاج نامه
۴۹۸	تألیف دکتر ذبیح الله صفا	آئین شاهنشاهی ایران
۴۹۹	نشریه دانشجویان ایرانی در لندن	پژوهش
۴۹۹	مجموعه اشعار سعیدی سیرجانی	زیر خاکستر
۶۱۰	تصحیح آقای ابراهیم پور داود	داستان فریدون

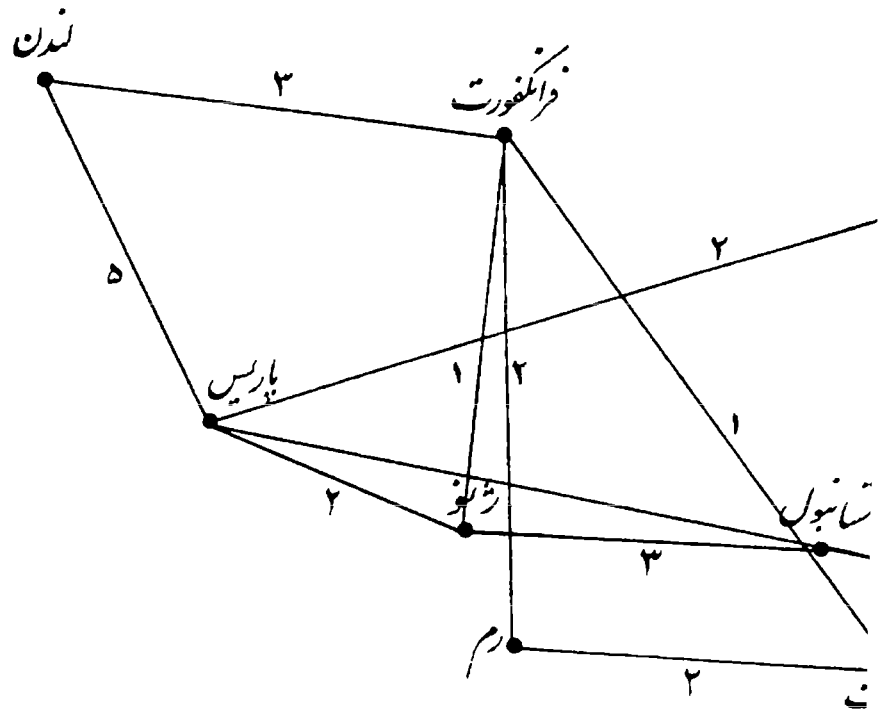
آثار مقدمات

۱۲۸	اندوه - عطار نیشابوری
۳۰۱	دولت بی خون دل - از جوامع الحکایات عوفی
۳۰۰-۶۲۶	اشعار ناصر بخاری (شاعر قرن هشتم)
۳۳۷	آبان ماه - از منوچهری دامغانی
۶۱۷	قاآنی شیرازی - جنون نوروز

برنامه تابستانی

۱۳۴۷





مشخصات

————	جست
-----	دی سی - 6
.....	دی سی - 3

پیشرفت عظیم

سرمایه‌گذاری صنعتی و معدنی طی برنامه چهارم :

وقتی سخنی متکی به دلایل قطعی و سنجش‌های رقمی باشد در پیشگاه خردمندان پذیرفتنی است و گمان و تصور را در آن راه نمی‌تواند بود .

چنان که علاقمندان ملاحظه فرموده‌اند طی برنامه سوم ، سهم بخش خصوصی در سرمایه‌گذاری صنعتی بنحوبارزی پیش از سهم بخش دولتی بود اکنون در طی برنامه چهارم با توجه باینکه طرح‌های بزرگی مانند ذوب آهن- پتروشیمی - ماشین‌سازی و آلومینیوم شروع شده‌است و نیز طرح‌های دیگر برای ساخت تراکتور و صنایع مختلف مکانیکی و همچنین صنایع دفاعی در دست تهیه می‌باشد ، سهم دولت در کل سرمایه‌گذاری در صنایع و معادن افزایش قابل ملاحظه‌ای خواهد یافت .

پیش‌بینی می‌شود که هرگاه سرمایه‌گذاری بخش خصوصی با روال گذشته ادامه یابد مجموع سرمایه‌گذاری ثابت در صنایع و معادن (غیر از نفت) طی برنامه چهارم به حدود دویست و هفت میلیارد ریال بالغ شود که ۸۶٫۷ میلیارد ریال آنرا بخش عمومی - مستقیماً - و ۱۲۰٫۳ میلیارد ریال آنرا بخش خصوصی داخلی و خارجی سرمایه‌گذاری خواهند نمود .

مبلغ ۹۹ میلیارد ریال از اعتبارات عمرانی کشور برای اجرای این برنامه اختصاص خواهد یافت که در حدود ۸۴٫۷ میلیارد ریال آن برای سرمایه‌گذاری ثابت و مستقیم بخش عمومی خواهد بود و ۸٫۳ میلیارد ریال آن از طریق بانکها ، توسط بخش خصوصی سرمایه‌گذاری خواهد شد و بقیه که بالغ بر ۶ میلیارد ریال است صرف هزینه‌های جساری خواهد گردید .

بخش عمومی علاوه بر ۸۴٫۷ میلیارد ریال سرمایه‌گذاری ثابت فوق‌الذکر در حدود ۲ میلیارد ریال نیز از محل بهره‌برداری مؤسسات انتفاعی و بازرگانی دولت ، سرمایه‌گذاری خواهد نمود .

برای این که اهمیت موضوع روشن‌تر شود جدول‌هایی به مقایسه تنظیم شده که در شماره‌های بعد ملاحظه خواهند فرمود .



IRAN AIR

هواپیمائی ملی ایران «هما» یکی از پدیده های انقلاب سفید شاه وملت بشمار میرود، ونمودار قسمتی از پیشرفت های حاصله در کشور شاهنشاهی ایران میباشد، وهمگام با سایر موسسات در شاهراه تحولات اقتصادی میهن ما خدمت مینماید .

باتوجه به این که «هما» به بیشتر شهرهای مهم اروپا و آسیا پرواز میکند عامل بسیار مؤثر در شناساندن ایران به خارجیان است . برای آنکه جلوه ترقیات امروزی کشور با افتخارات تاریخی و باستانی توأم گردد شایسته خواهد بود هر هواپیما به اسمی مشخص نامگذاری شود وبه همین جهت در نظر است ذوق هممیهنان در انتخاب نام ها طرف استفاده قرار بگیرد لذا تعیین و انتخاب نام ها را بشرائط ذیل بمسابقه میگذارد :

- ۱ - نام هواپیما باید فارسی باشد .
- ۲ - نام پیشنهادی باید معرف ملیت ما باشد .
- ۳ - نام پیشنهادی باید سوابق فرهنگی و تمدن باستانی ایران را بیاد بیاورد .

۴ - شرکت کنندگان باید حداقل پنج، وحداکثر ده نام، منطبق باشرائط بالا پیشنهاد نموده تا پایان اسفند ماه ۱۳۴۶ بوزارت فرهنگ وهنر ارسال دارند . برندگان مسابقه توسط يك ژوری وزارتخانه مزبور تعیین وجوائز که بصورت بلیط هواپیما خواهد بود به تشخیص وزارت فرهنگ و هنر داده میشود .



به هر کجا می‌خواهید سفر کنید
اما
یخدان و ترموس کلمن را فراموش نکنید
یخدان و ترموس کلمن
بهترین رفیق سفر

مشخصات

ترموس و یخدان های تقلبی

- * چادر یخدان و ترموس های تقلبی دارای يك لایه عایق کاذب است که نمیتواند از ورود و خروج حرارت جلوگیری کند
- * پلاستیک داخلی یخدان و ترموس های تقلبی بو میگیرد و اغذیه و آب داخل آن زایل می‌گردد پس از مدتی کوتاه پوسیده پوسیده میشود.
- * یخدان و ترموس های تقلبی خیلی زود می‌شکنند شیر آن چکه می‌کند و روکش خارجی آنها بی دوام است زود ترک می‌خورد.
- * ترموس های شیشه ای پاره می‌شوند و تولید خطر می‌نمایند.

مشخصات

ترموس و یخدان کلمن آمریکا و کانادا

- * چادر فلزی یخدان و ترموس کلمن آمریکا و کانادا دارای يك طبقه عایق مخصوص است که از ورود و خروج حرارت بطور کامل جلوگیری میکند.
- * پلاستیک داخلی یخدان و ترموس کلمن آمریکا و کانادا از جنس مخصوص و منحصر بقردی است که بو نمی‌گیرد رنگ نمی‌زند ترک نمی‌خورد و تمام ذراتی که داخل آن قرار می‌گیرد تمیز کردن است.
- * یخدان و ترموس کلمن آمریکا و کانادا نمی‌شکنند شیر آن چکه نمی‌کند بسیار ظریف و زیبا است دسته های آن آب گرم داده شده است روکش خارجی فازی آن ضخیم و پلاستیک آن از جنس ترمولاک است.
- * نشکن است.

توجه فرمائید فقط کلمن ساخت آمریکا و کانادا بشما عرضه شود



Coleman



انتشار مؤسسه

مطالعات و تحقیقات اجتماعی

۴۵

بامدی « طایفه‌ای از بختیاری »
تألیف دکتر ورجاوند ، هوشنگ کشاورز و...
منتشر شد

۴۶

طرح روانشناسی طبقات اجتماعی .
ترجمه دکتر علیمحمد کاردان

۴۷

۲- تاریخ ایران از ابتداء تا قرن هیجدهم از چند خاورشناسان
ترجمه کریم کشاورز

۴۸

جمعیت شناسی عمومی (جلد دوم) توسعه اقتصادی و رفاه
تألیف دکتر جمشید بهنام

۴۹

وضع روح علمی از ژان فوراستیه
ترجمه دکتر علیمحمد کاردان
بزودی منتشر میشود

۵۰

سینما و جوانان
ترجمه دکتر ابراهیم رشیدپور

۵۱

جغرافیای جمعیت از پیرژرژ
ترجمه دکتر مهدی امانی
مرکز فروش : فروشگاههای امیرکبیر و سایر کتابفروشیها



شرکت سهامی بیمه ملی

خیابان شاهرضا - نبش ویلا

تلفن ۶۰۹۴۱ تا ۶۰۹۴۵

تهران

مدیر عامل ۶۱۲۶۳۲

مدیر فنی ۶۰۱۵۶

همه نوع بیمه

عمر - آتش سوزی - باربری - حوادث - اتومبیل و غیره

نشانی نمایندگان

آقای حسن کلباسی : تهران - سبزه میدان تلفن ۲۴۸۷۰
دفتر بیمه پرویزی : تهران - خیابان روزولت تلفن ۶۹۰۸۰-۴۹۳۱۴
شادی نماینده بیمه : خیابان فردوسی - ساختمان امینی
۳۰۴۳۶۹-۳۱۹۴۶

آقای مهران شاهگل‌دیان : خیابان سوم اسفند شماره ۹۴
مقابل شعبه پست - تلفن ۴۹۰۰۴

دفتر بیمه پرویزی	خرمشهر	خیابان فردوسی
« « «	شیراز	سرای زند
« « «	اهواز	فلکه ۲۴ متری
« « «	رشت	خیابان شاه
آقای هانری شمعون	تهران	تلفن ۶۲۳۲۷۷
«	لطف‌الله کمالی	« ۶۱۳۲۳۲
«	رستم خردی	« ۶۰۲۹۹

سولِه

ساختمانهای پیش ساخته فلزی سوله

پیشرو صنعت ساختمانهای فولادی در ایران

اکثر کارخانجات، انبارها، کارگاهها، سالنهای ورزشی و تالارهای نمایش
در ۷۵ کشور دنیا با سوله ساخته میشود. زیرا:

- قطعات ساختمانی سوله با پیچ و مهره بهم متصل و نصب میگردد
و در محل نصب احتیاجی به جوشکاری نیست

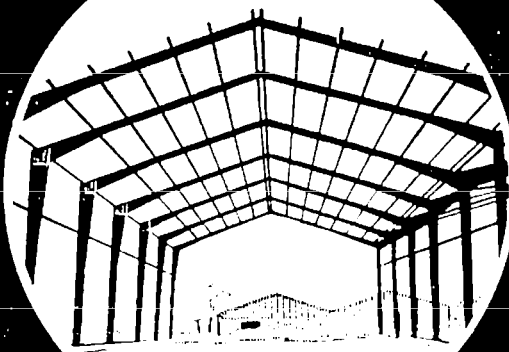
- دودست کوبنا می نصب میگردد

- قابله اشکال و مقابله توسعه است

- ارزان و با صرفه است

- با استقامت و محکم است

ساختمانهای سوله در هر طرز و عرض و ارتفاع امکان پذیر است



ساختمانهای فلزی سوله در خدمت صنعت، کشاورزی و تجارت.

Soulé

شرکت سهامی ساختمانهای فولادی ایران - تهران - سرای حافظ تلفن ۵۳۹۲۱-۵



سازمان کتابهای صبی زندگی من

از

آنتوان چخوف

ترجمه جهانگیر افکاری

چاپ سوم - ۲۰۳ ص - بها ۲۵ ریال

چخوف این کتاب را در ۱۸۹۶ نوشته است و همین که سیزده هزار نسخه چاپ اول و دوم کتاب نایاب شده و چاپ سوم آن بیرون آمده است خود گواه آن است که فارسی زبانان آن را پسندیده‌اند. این چاپ نسبت به دو چاپ پیشین این امتیاز را دارد که ترجمه دو داستان کوتاه «در راه سفر» و «آکافیا» به کتاب افزوده شده است. برای نمونه گوشه کوچکی از نکته‌های اجتماعی فراوان که در این داستان عاشقانه و شاعرانه آمده است :

«آن مادر بیچاره‌ام! این خواهر بینوایم! این چه زندگی است؟ تنها از راه عرق خوری و قمار و بدگویی و خزیدن و چاپلوسی در برابر دیگران و ریاکاری و دهها سال نقشه کشیدن و بازهم نقشه کشیدن می‌توان از اسرار خانه‌های این شهر چشم‌پوشی کرد! شهر ما در عمر چندصدساله‌اش از آن عاجز بوده است که حتی يك انسان مفید به جامعه تقدیم کند. دریغ از يك نفر! شما آثار زندگی را در هر کس یافته‌اید خفه کرده‌اید، ذوقها و قریحه‌ها را لگدکوب کرده‌اید. این جا شهر دکاندارها، عرق فروشها، نوکریابها، و مقدسان ریاکار است ...»

تایخ
پیا مهران و شاهان
از
حمزة بن حسن اصفهانی
ترجمه: دکتر جعفر شعار

منظومه
درخت آسوریک
من بجلوی آوا نوشت ترجمه فارسی فخرت واره و یادداشتها
از
ماہیار نوابی

رسوم دارا خلفه
تصحیح و حواشی
میخائیل عواد
ترجمه
محمد ضایعی کدکنی

تایخ و صاف
تجریه الامصار و ترجمه الامصار
به قلم
عبدالمحمد آیتی



فرہنگ بجلوی
تالیف
دکتر بہرام فرہوشی

وارہ نامہ بندہش
تالیف
مہرداد بہار

المرقاة
منوبہ
بیع الزمان ادیب نظری
مقابلہ و تصحیح
دکتر نید جعفر تنجادی

بعث الروح
تالیف
عبدالمومن بن صفی الدین
بامقابلہ و مقدمہ تعلیقات
ہ. ل. راہینودی برگومالہ

یغما

مجله ماهانه ادبی، هنری، تاریخی

مدیر مؤسس، حبیب یغمائی

تأسیس در فروردین ۱۳۲۷

دفتر اداره : خیابان شاه آباد - کوچه ظهیر الاسلام - شماره ۲۴

تلفون ۳۰۵۳۴۴

بهای اشتراك سالانه : سی تومان - تك شماره : سه تومان

خارج از ایران : سه لیره انگلیسی

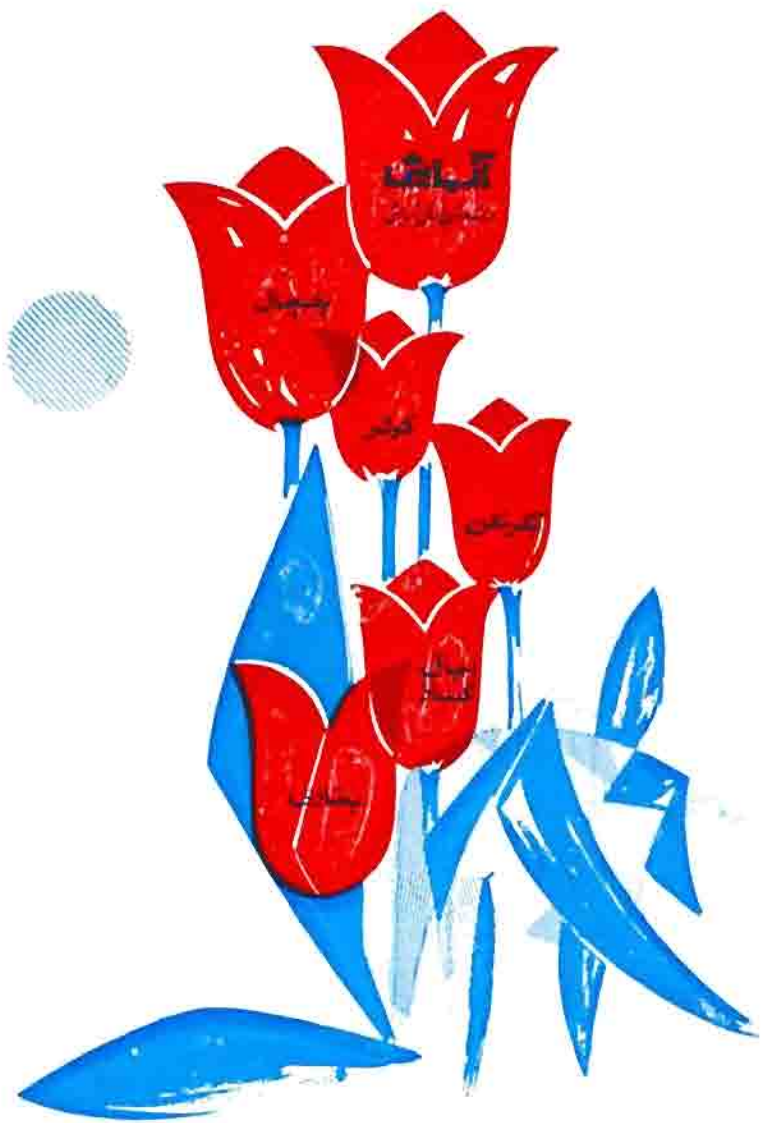
زبان آلمانی

سازمان فرهنگی معتضدی با سابقه چندین ساله

به منظور راهنمایی داوطلبان تحصیل در آلمان غربی و اطریش

خیابان لاله زار - کوچه رفاهی - تلفن ۲۰۳۲۳۸

مهندس معتضدی



در روز و در شب با یکدیگر می‌نویسند و در میان خود
 بهشتیان که در دوزخ بودند بهشتیان گشتی است
 آتش و دوزخ و این دوین است و این دوین است و این دوین است
 و این دوین است و این دوین است و این دوین است
 و این دوین است و این دوین است و این دوین است
 و این دوین است و این دوین است و این دوین است



بزرگترین کتابخانه و اسناد
 شرکت سهامی کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

ایرانول الیز
H·D

برای موتورهای
بنزینی

ایرانول

بهترین روغن برای هر نوع موتور

ایرانول الموت

مرغوب برای دیزلهای
سوپر شارژ و ممتاز برای
دیزلهای غیر سوپر شارژ



ایرانول الموت

مرغوب برای دیزلهای
غیر سوپر شارژ و ممتاز
برای موتورهای بنزینی